در کتاب تقویم الایمان تحقیق و در کتاب سبع شداد استیفای حق محض
کرده‌ایم نفس رحمانی که مطلق امر ایجادیست منبعث از محض علم تام محیط
بخیریت ذات مجعول و بمحبوبیت ایجاد او در نظام اکمل وجود که عین
مرتبهٔ ذات قیومیت است همچنانکه نفس انسانی حامل حروف و کلمات منبعث است
از مجموع علم و اجماع شوق متأکد و اعتبار ایجاد و ایجاب مجعول بعلم
و اختیار صفت ذات و شأن حقیقت و نسبت رحمت و جاعل قیوم واجب
بالذات است و اعتبار وجود و وجوب و موجودیت و واجبیت و صفات مجعول
ممکن بالذات واجب بالغیر و اصل ذات معلول مجعول نیز بما هو معلول
مجعول از شئون و نعوت و حیثیات و اعتبارات ذات جاعل است و چون
مستبین آمد که مطلق امر ایجادی و قول کن نفس رحمانیست و این اطلاق
در حدیث شریف و سنت کریمهٔ رسول صلعم وارد آمده است که انی لاجد
نفس الرحمن من قبل الیمن و مراتب ایجادات معلولات بخصوصیاتها
تقاطیع خصوصیات حروف و کلمات کتاب وجود پس متصرح شد که ذات
حق قیومی متکلمی است که ذوات موجودات اقاویل و کلمات و حروف
و الفاظ اوست و این معنی در نصوص احادیث اوصیاء طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین بخصوصه سمت ورود یافته است سابعهم مولانا الکاظم
موسی بن جعفر ع در دعای موسوم بدعای مستجاب که سید فقیه معظم
رضی الدین علی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات روایت کرده میفرماید
یا من قوله فعاله بعد از آنکه این حقایق بمنصهٔ تحقیق رسید اکنون
بباید دانست که علماء و اصحاب حدیث و فقهای جمیع فرق و علماء امم

باجمعهم بر اعتبار حساب جمّل بجیم مضموم و میم مشدّد مفتوح و مراتب
اعداد حروف بیست و هشتگانه بحسب آن حساب اجماع کرده اند و از روایت
مفسرین و محدثین مستفیض است که چون مقطعات حروف فکر بیمه الم
و صدر اولی الزهراوین تنزیل یافته احبار یهود بخدمت اشرف سید
المرسلین صلعم شتافته بموقف عرض رسانیدند که کیف تدخل فی دین
مدتها احدی و سبعون سنة فتبسم رسول الله صلعم فقالوا فهل غیره فقال
المص والر والمر فقالوا خلطت علینا فلا ندری بایها ناخذ و رئیس
المحدثین ابو جعفر الکلینی در کتاب حجت کتاب کافی بسند صحیح عالی
الاسناد روایت کرده عن عبد الله بن المغیرة عن اسمعیل بن ابی زیاد
عن ابی عبد الله عم قال اسلم ابو طالب بحساب الجمل و عقد ثلثا و ستین
و ثلثا ستین و بسندی دیگر مرفوع روایت کرده عن ابی عبد الله ع قال
ان ابا طالب اسلم بحساب الجمل قال بکل لسان و صدوق الامة عروة
الاسلام ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه رض در کتاب کمال الدین و
تمام النعمة بطریق صحیح الاسناد روایت کرده از ابی القاسم بن روح
روح الله روحه سئله رجل ما معنی قول العباس للنبی صلعم ان عمک ابا طالب
قد اسلم بحساب الجمل و عقد بیده ثلثة و ستین قال عنی بذلک اله
احد جواد و تفسیر ذلک ان الالف واحد و اللام ثلثون و الهاء خمسة
و الالف واحد و الحاء ثمانیة و الدال اربعة و الجیم ثلثة و الواو ستة
و الالف واحد و الدال اربعة فذلک ثلثة و ستون مناطیق ابن اسحاق
و حدیث کریم نبوی یا علی قیل لعالم لا یعرف تفسیر ابجد و بطریقی

دیگر

دیگر تعلموا الاباجاد و تغیرها و حدیث ان علیا ع کان یعرف الفتن من حم
عسق و سائر روایات مستفیضة الطرق معتبرة الاسانید در این باب
که از حد حصر و اندازهٔ استقراء بیرونست بحسب تواتر قدر مشترک در
افادهٔ قطع و اعطاء یقین محتاج بضمایم شواهد و مؤیدات نیستند
و بالجمله عالم حرف بر عالم عدد و عالم عدد بر عالم کون و مناسبات عالم حرفی
بر مناسبات عددی و مناسبات عددی بر ممازجات و مخالطات عالم
کونی منطبق است حرف بمنزلهٔ قوس و عدد بمنزلهٔ جیب و کون بمنزلهٔ
حرکت کوکب هر عدد هر جسمی و جسکی و طبیعی و مزاجی که در عالم شهادتست
بازای آن اسمی و روحیست در عالم غیب من عند الله العزیز العلیم سبحانه
بتصریف هر حرفی از حروف ملکی از ملائکه و بتدبیر هر اسمی از اسماء
نوری از انوار مفارقه موکل شده است ائمه فن و رؤسای صناعت حقیقت
معقوله حروف را بسه جنس مطابق تقسیم کرده اند ذهنی فکری و لفظی
قولی و رقمی کتبی حکیم متأله فیثاغورس یونانی در ترتیب مراتب و خواص
طبایع انواع ثلثه نسبت عددیه و هندسیه و تالیفیه تعمق تمام فرموده
عالم عددی را عکسی از انوار عالم عقلی و لمعه از اضواء عالم قدس و
و عالم حرفی را جسد عالم روح عددی گرفته است و از فیثاغورس
گفته اند انما یتعرف احوال الموجودات من العدد و التالیفات الهندسیة
علی مناسبات عددیة و لهذا صارت المتحرکات السماویة ذات حرکات
متناسبة علی اشرف الحرکات و الطف التالیفات و الحروف المجردة
عن المادة من المبادی الالف فی مقابلة الواحد و الباء فی مقابلة

الاثنین الی غیر ذلک من المقابلات والشرایع التی وردت بمقادیر الصلوات
والزکوة وسایر العبادات انما هی لایقاع هذه المناسبات فی مقابلة تلک التالیفات
الروحانیة اعتراضی که شهرستانی در کتاب ملل و نحل در باب حروف کرده
و گفته استادری قدروها علی ای لسان ولغة فان الالسن تختلف باختلاف
الامصار والمدن او علی ای وجه من الترکیب فان الترکیبات ایضا مختلفة
فالبسایط من الحروف مختلف فیها والمرکبات کذلک ولا کذلک العدد فانه لایختلف
اصلا از درجه صحت ساقطاست چه همچنانکه عدد مختلف نیست حروف بیست و هشت
کانه فی حد انفسها نیز باختلاف مدن و امصار اختلاف نمی یابد اختلاف ترکیبات
باختلاف السنه و لغات باتفاق برا عداد بسایط ضمایر نیست فان الحروف
اشباح والاعداد ارواح در عالم تشبیه و تمثیل عالم عدد و حروف قیاس با انسان
کبیر بمنزله ذهن و قوت متخیله است قیاس با انسان صغیر حصول صورت در ذهن
از مبادی حدوث ذی صورتست که خارج از متواترات روایاتست که ثامن
انوار العلم والحکمة واصحاب التطهیر والعصمة سیدنا ابوالحسن الرضا ع
بر ظهر عهدنامه مامون عباسی در باب تفویض رقم فرموده که الجامعة
والجفر تدلان علی ضد ذلک وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحکم الا لله
یقص الحق وهو خیر الفاصلین تنزیل کریمه و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین بر خواص حروف مفرده و کلمات و اوراد و نتایج مرکبات حروفیه
و ترکیبات اسمیه تخصیصاست مویدا هر گاه هر نباتی و اصنعتی و هر گیاهی را
خاصیتی بوده باشد پس اغصان شجره نطق و عناقید تاک معرفت بحسب
الخواص و المنافع فوق الحد و رای القیاس خواهد بود در اصطلاح ابناء

حقیقت

حقیقت بیان خواص بسایط و مرکبات حروف و اسما و ایات و ادعیه را باب
ادویه مفرده و قرابادین طب روحانی میگویند و در صدد این باب گفته اند
رفع الاصوات فی صوانع العبادات بخلوص النیات یحل ما عقدته السموات
الدایرات و در کتاب ایقاظات نکات دقیقه و اسرار لطیفه در باب دعا و استجابات
بفضل الله العظیم اورده ایم

الجذوة الثانیة عشر

بسایط حروف همه بینات الحصول و زمانیات الوجودند و هیچ حرفی انی
التحقق نیست چه بحرکت حاصل میشود و منصرفست که در تضام غیر منقسمات
ممتدی مقداری و هویتی اتصالی ممکن التحصیل نیست و تحقیق اختلاف
مقادیر ازمنه حصول بحسب اختلاف مراتب حصر هواء و فتح عضلات و اختلاف
مراتب مقاومات و انضغاطات و جلسات و اطلاقات قوه و ضعفا و کثرت و
قلت و کما و کیفا بتفصیلی که ادای حق مقام اقتضای ان کند مکانی ازاین انسب
و مقامی ازاین اوسع میخواهد اکنون انچه این مقام را از ان منزحی نبود
باشد عنان سخن بسمت بیان ان منعطف داریم حرف در اعتبار جسدانی
بحسب زبر و بینات منقسم است بظاهر و باطن و مسمی و اسم بینات و باطن فضل
اسم است مسمی که زبر و ظاهر عبارت از انست و ازاین اصطلاح از مطاوی قران
حکیم اخذ کرده اند حیث قال عز قایلا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
فالبینات والزبر نسبت میانه اسمای حروف و مسمیات اجمال و تفصیل است
چنانچه میانه حد عقلی و محدود علی ما قد استبان فی فن المیزان انچه در
صورت تفصیلی اسمی ظهور دارد در باطن صورت اجمالی مسمی است تسمیه فضل اسم
بر مسمی به بینات از انجهة است و بینات بقسمت اولی ثنائی منقسم میشود

۲ اسرار صح

بیکی و دو انچه یکی باشد جز الف نتواند بود مانند بینات با و تا و ثا و ظا و نظا هرها
وانچه که دو تا باشد از ان دو یکی البته حرف مد بوده باشد الا الف که حرف مد
در بینات او مدخل ندارد و عین و غین که حروف مد انجا هستند مانند بصورت
مد پس این تقسیم به تثلیث اقسام ثلاثی میشود پیش بعض ارباب این فن
بینات علی العموم دو حرف و در با و تا و ثا و اشباهها همزه اخر اسم معتبرست
بنا بر انکه گروهی از علما همزه را حرفی دیگر اعتبار کرده اند و برای الف حرفی
که بینات واقع میشود هشت حرفست که در عالم حرفی حمله عرش اظهار بطون
و صور تفصیلیه اسمای حروف ایشانند هم چنانکه در عالم جملی وجودی
حاملان عرش هستند و یحمل عرش ربك یومئذ ثمانیه ترکیب ابود
منیف جامع همه است و اینها باعتبار جامعیت حروف مد و حروف دایر اصول
کلیه حروفند و مراتب بطون حروف بحسب اختلاف طبقات بینات تقسیم
میباید بثوانی و ثوالث و روابع و خوامس هر چند طبقات بطون حرف
بحسب مراتب تفصیلیه بینات اسم مشیر ظهور مرتبه اجمالی ظاهریت مسمی
اقوی باشد واشد و نهایت تکثر طبقات بینات مخصوص چهار حرفست
سین و شین و عین و غین که مراتب طبقات هر یك پنج و حروف غیر مکرر
طبقات بطون بینات اسم بر این وجه س و ی ن اول ف م و علی هذا
السبیل ع ی ن اول ف م طبقه اولی که ظاهر و مسما است اول و طبقه ثانیه
که اول مراتب بینانست ثوانی و طبقه ثالثه که مرتبه ثانیه بطونست ثوالث
و طبقه رابعه که بطن ثالثست روابع و بطن رابع که طبقه خامسه است
خوامس یکی از اشارات که نزل علی سبعة احرف بر ان منطویست اینست

۲ هشت است یکی حرف مرتبه اجمالیه ظاهر مسمی و هفت حروف مراتب تفصیلیه صح

وانچه

وانچه فاضلی از افاضل اصحاب ذوق در رساله حروف گفته است که هیچ حرفی ظاهر
تر از صاد نیست که بر هفت مرتبه منطوی نیست از طبقات بطون چنانچه از این ترتیب
ظاهر میشود ص اول ف م ی ولهذا هرچه که صاد بود او را دلالتی بر طرف
ظهور میباشد و باز گفته باعتبار صور کلامی صادین در اقصی غایات صورت
واقع شده اند از آنرو که هر یک را هفت مرتبه از مدارج بطون هست که
ببینات ایشان میشود و هیچ حرف از سه و چهار نمیگذارد و از این رو درجات
ترتیب مزدوجه کلامی واقعند و جای قلب گرفته اند سهویست که او را افتاده است
از چند وجه مراتب صادین اگرچه در عدد طبقات با مراتب سینین و مراتب
عینین موافق است ولیکن طبقات سینین و عینین بحسب غیر مکررات حروف
در عدد از بدامده است چه طبقه رابع حروف اربعه هر دو حرف غیر مکرر
مشتمل است و در طبقه رابع صادین بیش از یک حرف نیست و بباید دانست
که حرف در لغت بمعنی طرف است و جانب قال عز من قایل و من الناس من
یعبد الله علی حرف و تقاطیع هوای تنفسی متموج را از آن حروف گفته اند
که اطراف کلامند و در اصطلاح اصحاب این فن لفظی است مشترک میان چهار
معنی گاهی حرف گویند و مجرد ظاهر که مسمی است خوانند و گاهی همین بینات
تنها و گاهی اسم که مجموع اول و ثوانی است اعنی طبقه ظاهر و اول بطون که
طبقه اولی بینات باشد و گاهی جمیع مراتب و طبقات باسرها و حق اصطلاح
در تسمیه طبقات پیش من آنست که طبقه ظاهر را درجه خوانند چه حرف
مبانی درجات ترکیب کلامی اند و طبقات بطون را دقیقه و ثانیه و ثالثه و رابعه
مثلا ص درجه او و دقیقه ول و ف ثانیه و م ثالثه و ل رابعه و در اطلاق

لفظ حرف انکه باشتراك میانه پنج معنی قرار دهند چهار انها که مذکور شد و پنجم
مجموع مراتب بینات و بطون چه همچنانکه طبقه زبر از طرف ظاهر طبقات
بینات و بطون باسرها در طرف باطن است و ما بعد از این در استعمالات بنا
بر این اصطلاح معقود نخواهیم نهاد ان شاء الله العزیز و تقسیمی دیگر ثنائی تنصیف
نورانی و ظلمانیست حروف نورانیه مقطعات چهارده گانه قرانیست که طایفه
از سود کریمه بانها تصدیر یافته صراط علیّ حق نمسکه جامع همه امده است
و حروف ظلمانیه چهارده باقی تقسیمی دیگر به بسیط و مرکب و رجا علی الاطلاق
بسایط اند و هر یك از دقایق و ثوانی و ثوالث و روابع منقسم بمرکبات و بسایط
و سایر تقاسیم و بسایط مانند تقسیم بمستعلیه و متحققه و منطبقه و منفتحه
و مجهوره و مهموسه و بشدیده و رخوه و بحروف مد و غیرها و بحروف قلب
و غیرها و بحروف ابدال و قسمیها همه اعتبارات شحیه جسدیه است و اما
تقاسم در اعتبار روحانی بحسب حال عدد و مزاج بر این نمط است حرف بسیط
یا زوجیت یا فرد افراد پنج حرفند ا ج ه ز ط و ما عدای اینها همه از واجند
و فرد یا فرد اولست یا فرد اخر و فرد اول چهار است ا ج ه ز و فرد الفرد همین
ط است و زوج یا اولست یا زوج الزوج یا زوج الفرد اول دو از ازواج همین
ب است و زوج الزوج همین دو حرف است و ح باقی همه زوج الفرد و یا
زوج بحسب مزاج عدد یا تام است یا زاید یا ناقص حرف تام همین و است که
مزاج اجزاء عددش مساوی است و حرف زاید ماننده م که مزاج عددش
ن است و ك و مزاجش عدد حبیب است و هو ۲۲ و حرف ناقص مانند د
که مزاجش ج است و ح که مزاجش ز است و ی که مزاجش ح است چون

حروف بسیط عنصر کلام و اسطقسات تراکیب قویه اند تطبیق عالم حرفی بر عالم
وجودی اقتضای ان کرده که طبایع و احجار عناصر و اصول عالم کون را در اصول
و اسطقسات عالم قول اعتبار کنند چنانچه امام یونانیین افلاطون الهی
در کتاب الواح و معلم مشائیه یونان در کتاب اسطقاکات ذکر کرده اند
پس در ترتیب طبیعی ابجدی اوایل براعبات سبعه اعنی ا ه ط م ف ش ذ
عنصر ناری و صاحب طباع حرارت و یبوست بوده باشد و ثوانی اعنی
ب و ی ن ص ت ض عنصر هوای و بر طباع حرارت و رطوبت و ثوالث اعنی
ج ز ل ک س ق ث ظ عنصر ابی و بر طباع برودت و رطوبت و روابع
اعنی د ح ل ع ر خ غ عنصر خاکی و بر طباع برودت و یبوست **اقتباس**
الجذوة حقیقت مقوله حرف است مرتبه منطابقتیکه مرانرا
بمشعری لامشاعر ثلثه قلبی و سمعی و بصری اختصاص دارد اول ذهنی
فکری که صور متمیز مخصوصیات حروف در قوه متخیله بتکلم مرتسم
شده نفس باجماع شوق تاکد بعد حرکت الات و اهتزاز عضلاتیکه مناط
ایجاد اینها باشد میشود دوم لفظی قولی که بمقدار خصوصیات حرکات
و سکونات عضلات و الات و بحسب اختلاف طبقات متخارج از حناجر
و لهوات دانسته و سقهات هوای نفس را عارض شده بر مجالی اسماع
جلوه ظهور نموده مراتب حقایق و هویات و ممکنات و ممتنعات را حکایت
میکند و عقول و نفوس بنی نوع انسانی را بر جمیع ذرات عوالم افاق
و انفس مطلع میسازد و از اسرار نظام کل من الازال الی الاباد خبر میدهد
سیم رقمی کتابی که بدستیاری اصابع و انامل بر الواح کتب و صفایح اوراق

صورت تصویر و تسطیر میپذیرد و بر الباب بصایر و اصداق ابصار کشف رموز
حقایق و هتک استار اسرار میکند روح حرف مرتبه عددی و قلبش صورت
نطقی کلامی و جسدش صورت رقمی کتابیست و کمیت ارقام حروف بیست و هشت
صورت اصلی و بیست و دو نقطه فرعیست که مجموع پنجاه رقم باشد بیست و هشت
مرتبه ثانیه عدد تام است و بیست و دو مزاج عنصریست که محدد ثانی عشرات
و مسطح مرتبه کمال عدد و عدد مستدیر است و پنجاه مزاج چهل که عقد
رابع عشرات و مسطح کمال عدد و خاتمه الهیاتست پس لامحاله تمامیت
فصل و خاتمیت کمال را جامع آمده از این جهة اتم الادیان و سید اللغات
و ام الکتاب و خاتم الرسالة و النبوة صم بتنزیل ان مختص گشته از زبان وحی
ترجمان معجز بیانش بر کمیت خوش عنان بلاغت و براق عرش نشان براعت
سوار شده فرموده اوتیت جوامع الکلم سواد اعظم حکمای اسلام و فلاسفه
یونان مخارج بیست و هشتگانه حروف را بحذای منازل بیست و هشتگانه
قمر از شرطین و بطین تا آخر اعتبار کرده و طبیعت هر حرف مناسب و مشاکل
طبیعت منزل منسوب الیه دانسته اند هم چنانکه نفس کل ذلک کلی قمر باشواق
و ابتهاجات و شروقات و انعکاسات اشعه انوار قدسیه و تخیلات صور
اوضاع جرمیه مبدأ میل الشدادی و حرکت خاصه مستدیره بود بتقدیر
العزیز العلیم طول جرم قمری در هر منزلی وسیله ظهور اثری از آثار قدرت
کامله الهی در اطباق عالم کون و فساد میشود هم چنین حقیقت حرفی در
مدارج مخارج بصور تقاطیع ممکنه بر آمده بر هر صورتی خاص خاصیتی
مناسب مترتب میگردد و هم چنانکه از منازل قمر همیشه در ادوار حرکت فلکی

چهارده

چهارده منزل فوق الارض است وظاهر وچهارده بحسب الافق ومخفی از
حروف نیز چهارده حرف نورانیست وچهارده ظلمانی و در طی تراکیب کلامیه
چهارده حرف لام تعریف در آن مدغم ومخفی و چهارده باقی با اظهار لام تعریف
ادغام واما عبارت بعض از فضلای متقدمین در رساله خواص حروف آنکه
چهارده حرف در لام تعریف مدغم ومخفی میشود وان اینست ت ث و ذر
ز س ش ص ض ط ظ ل ن وچهارده غیر مدغم وان بواقیست که از مسلك
استقامت منحرف امده است وچهارده حروف بدل وچهارده دیگر مقابل ان
که بدل واقع نمیشوند وارسطاطالیس در کتاب اصطکاکات میگوید هر
حرفی از اصطکاك کوکبی خاص بدرجه معین از برجی معین حادث شده
اول مریخ با اول درجه برج حمل مرور کرد واز اصطکاك ایشان الف تولد یافت
وعلی هذا السبیل حدوث هر حرفیرا با اصطکاك مرور کوکبی بجزوی معین
از فلك متعلق داشته است وهمانا که این سخن بر اسلوب رمز ومسلك
ایما واشارت باشد بمناسبت طبایع حروف با طبایع کواکب وطبایع درجات بروج
مثلا طبیعت الف بالطبع مریخ وطبیعت اول درجه حمل که خانه مریخ است
حقایق بر زبان رمز بیان کردن وبرهانیات در صورت خطابیات
اوردن ومعقولات را لباس محسوسات پوشانیدن دب حکمای اقدمین
وشیوهٔ عقلای افضلین است وکلمات الاوایل مرموزه بر السنه وجماهیر ومشاهیر
دایر ودر اسماع اکابر واصاغر سایر است واین شیوه مخصوص حکما وفلاسفه
نیست بلکه سنت حاملان عرش نبوت ورسالت وشیمه خازنان
اسرار ربوبیت والوهیت همیشه بر این منهج جاری بوده است شعر

سر سودای وصالش نه من مفلس راست — مایه داران جهانم همه انباز انند

شریک ما در ریاست حکمای اسلام الشیخ ابو علی بن سینا در رساله اثبات
نبوت باین عبارت میگوید ان المشترط علی النبی ان یکون کلامه رمزا و
الفاظه ایماء او کما یذکر افلاطون فی کتاب النوامیس [2] انی وان عملت کتبا
فقد ترکت فی کتبی مهادیا کثیرة لا یقف علیها الا السری السرمد من العلماء
العقلاء ومتی کان یمکن النبی ان یوقف علی العلم اعرابیا جلفا ولا سیما
البشر کلهم اذ کان مبعوثا الیهم کلهم و در کتاب کافی کلینی و دیگر اصول
حدیثا احادیث حاملان علم و عصمت و حافظان دین و ملت ع بهمین
امده است که تعبیر از حقایق در کلام نبی نمیباشد الا بمقدار عقول امت
و اندازه افهام جماهیر و نیز از عقود مقرره و قضایای معلومه است که
اکثر الناس للتخییل اطوع منهم للتصدیق والی الخطابة اشوق منهم
الی البرهان پس مرامیز را در انسیاق عقول و انقیاد نفوس منفعتی
عظیمه است دیگر از لا بدیات اینمقام انکه هم چنانکه در جذوه عاشره معلوم
امد که در مراتب عالم عددی که نفوس اشخاص و ارواح ابدان خرد و قند
غیر مستدیر تام و دایر غیر تام الاستدارة میباشد و مطلق استداره
مختص بسه مرتبه و قدر مشترک میانه انها است هم چنین بباید دانست
که در قلب عالم حرفی که عبارت از حروف نقطیه کلامیه است نیز دایره
مستتم الدور هست چون واو که از افق هوای ما بین الشفتین طالع شده
باقصی المخارج میرود و باز بافق خود عود کرده از همان مطلع بعینه
طلوع میکند و مستدیر همین سه حرفست ان و م لفظ نمو جامع انها است

[2] ان لم یقف علی معانی رموز الرسل لم ینل الملکوت الالهی وکذلک اجلة فلاسفة یونان وانبیاؤهم کانوا یستعملون فی کتبهم المرامیز والاشارات التی حشوا فیها اسرارهم کفیثاغورس وسقراط وافلاطون ولما عذل افلاطون ارسطاطالیس فی اذاعته الحکمة واظهاره العلم حتی قال ارسطاطالیس صح

وهر یک از حروف ثلثه مد که ماده و باطن جمیع حروفند قلب و باطن یکی از انها
شده است الف که در میان همه مخصوص بتقدم ذاتی و تقدم رتبی و تقدم شرفی
و در بطون بینات حروف باسرها داخل است و قلب و باطن دارنده است از اینجهة
او در میان ایشان صاحب تقدم است و دیگر انکه در حروف رقمیه کتابیه که جسد حقیقه
حرفی اند هم که جسد عدد تام الاستداره خمسه است دایره تامه امده چون که
عدد اش خامس عقود عشرات و کمال مرتبه خمسه است قوسی اعظم از نصف
دور دوم مشتمل بر دایره و خطی مستقیم و واو دایره و خطی یا قوسی و از نظام حروف
مستدیر تام کتابی اعنی هم و حرف دایر کلامی اعنی هو که صورت اسم اعظم است حاصل
اید و چون در نهایات خطریه بلکه در بدایات عقول مبین است که استداره
افضل کمالات اشکال و دایره صورت جمعیت کامله است هر اینه این حروف در میان
حرفها صاحب جمعیت مراتب کمال باشند و لهذا علامت جمع واقع میشوند و دلالت
ایشان بر جمعیت است و نیز باید دانست که اصول ارقام حروف کتابی بیش از پانزده
صورت ندارد و بعدد اول اوفاق عددیه ا ب ج د ر س ص ط ع ف ک ل م ه ی
و اگر نقطه و همزه را نیز اعتبار کنند بنا بر انکه صاحب صورت رقمی اند اگر چه بدایره
معدودیت در نمی ایند عدد صور ارقام هفده میشود بعدد رکعات صلوات مفروضه
حضریه و این وقتیست که حروف بر بساطت و صرافت تجرد و اطلاق خود باشند
در حضرات تقدس و تنزیه و بجهات امیزش و الایش بلباس صورت ترکیب کونی
نگرفته باشند چون در عالم امیزش ترکیبی جلوه ظهور گیرند از لباس صورتی
چند که بنظام هویات ایشان باشد گزیری نخواهند داشت و ان نه صورتست که
بمنزله نه مقوله مشهوره است عرض می اید که بمذهب مشهور بنا ظهور عالم شهادت

بر نفس تسعه حرکت که بحسب انفراد و از دواج شش میشود و سکون و مد و تشدید
پس مبلغ صور رقمیه حروف مبنا بر این به بیست و شش میرسد و اصحاب ذوق از ائمه این فن
گفته اند انزال و تنزیل که کتاب حاصل انست بحرکت نزولیست که از جهة علو بجهة سفل
و از بلندی وحدت ذاتی بود بسوی پستی کثرت فعلی و نمو نور و شنست که اول صورتی که
از حرکت نقطه حاصل میشود صورت خطی است و انصورت الف است که اصل و مقدم
حروفست و بعد از ان چون حقیقت ظهور و نمو که غایت حرکت نزولیست مستتبع
دیگر حرکات انبساطی میباشد بالضرورة ذات الیمین ذوات الشمال منقلب گردد و بدایره
منتهی شود پس اگر نهایت جمعیت انحرکات ملاحظه نمایند و تمام صورتی که از ان ظاهر
گردد وان میم است و اگر واسطه و برزخ میان این دو طرف خواهند که نه بساطت الف
باشد و نه بجمعیت میم ان لام است چنانچه در اسم او اشعاری ظاهر باین معنی هست پس
الف لام جامع سایر صور رقمی باشد برین تقدیر چنانچه بر ارباب فطانت پوشیده
نخواهد بود وانچه مقرب و مؤید این اصل است از قواعد حکمی انست که ببرهان ثابت شده
که صورت ابعاد تعلیمیه جسم که هر چه در عالم حس و خیال ظاهر گشته بسبب تلبس بملابس اوست
بلکه هر چه در طی صورت در امده از انعاری نمیتواند بود و اصول ان از سه بیرون نیست
یا خط است که ان طول تنها است یا سطح است که ان طول است با عرض یا جسم تعلیمی است که ان
مجموع طول و عرض و عمق است و اصورت اولست و ل صورت دوم و م صورت سوم
و وجه تطابق بین الکتابین اعنی کتاب وجودی و کتاب حرفی رقمی خود مقرر است
و از تقاسیم حروف کتابی ناگزیر این مقام است انکه هر حرفی یا مفرد است که در صورت
رقمی شریک ندارد چون آ و هـ و لـ یا مثانی که یکی شریک بیش ندارد یا مثالث که دو
شریک دارد و در میان این اقسام مثانی برزخ واقع شده و در ترتیب وضعی ابتثی جا

قلب گرفته است و آن چهارده حرفست که هر دو بر یک صورت شدند از دال تا قاف و مثالث
شش حرفند از ثور آن حکم کثرت و غلبه امر تجلیات وحدت حقیقی صورت متقدم یافته اند
و از مفردات که هشت حرفند الف که رتبه تقدم اصلی دارد و در صدد مسند ترتیب
بر همه حروف متقدم آمده و هفت دیگر در آخر ترتیب مقام گرفته اند و حروف بقسمت
ثنائی منقوط اند و غیر منقوط منقوط پانزده و غیر منقوط سیزده و بعضی از متأخرین
افاضل را سهوی بزرگ افتاده در رساله خواص حروف گفته است چهارده منقوط است
و بمنزله ظاهر و چهارده غیر منقوط و بمنزله خفی و باز منقوط پانزده نه کا بتقسیم تثلیثی
من حیث اعتبار النقط ماخذ و مثانی و مثالث آمده اند مثالث ث ش مثانی
ت ق ی و حرف باقی ماخذ حروف غرض کلام گرفته اند و نقاط را جبال حروف
و نقاط را جامد شمرده اند و حروف را مایع سیاله و حروف کلامی که عبارت از هوای
متموج است که در محل مخارج صوت متموج آنش محسوس میشود بحسب حدود مخارج ترتیب
طبیعی دارند و درین ترتیب هم الف صاحب تقدم است که از اقصای مخارج که مبدأ
تموج آن هوا آمده ظاهر میگردد و سایر حروف باعتبار این ترتیب طبیعی تثلیث
قسمت منقسم بسه قسم میشود حروف حلقی و حروف لسانی و حروف شفوهی و همچنانچه
الف در ترتیب طبیعی مخارج لسانیه و میم در ترتیب طبیعی مخارج شفویه پس ا ل م
بنا بر اصل نطقی کلامی نیز صاحب جمعیت مراتب کمال و جامع سایر حروف باشند
هم چنانچه بر اصل رقمی کتابی چنانچه سبق ذکر یافت و اما باعتبار اصل عددی همچنانچه
اصول مراتب طبیعیه عدد اصول ارقام عددیه از یک است تا نه که بحسب ذات خودی
ملاحظه نسبت بغیر و بی اعتبار مسبوقیت بمرتبه از مراتب سابقه باصل حصول
و اصالت تحقق دارند بخلاف باقی مراتب اعداد که هیچ یک بی سبق صفر یا اعتبار

مرتبه متقدمه عدد صورت پذیر نیست هم چنین اب ج د ه و ز ح ط بحسب اعتبار عدد
اصول متاصلة الفحص اصلیة الحصول اند واز اعتبار مجموع عدد آدم بحصول میپیوندد
وسایر حروف از اعتبار ضرب بعضی از اینها در بعضی بسیطه او متکرره و مرة واحدة
او مرآت شتی در لوح وجود صورت او تسامی پذیرند بر اصحاب فطنت پوشیده نخواهد
بود که عنوان صحیفه فصل دیباجه کتاب شرف عالم حرف انست که هم چنانکه حقایق
و هویات خواص و صفات و لوازم و عوارض سایر اجزای نظام جملی عوالم وجود بترکیب
حروف و کلمات در دام اقتناص قوت نظری می افتد حقیقت حرف و خواص و لوازم
بسایط و مرکبات حروف نیز بهمین دام خود در شکارگاه نظر و دامگاه تعبیر بحنك
شرح و تصوف بیان می اید مانند طایفه از مفهومات امور عامه که شامل ذات خود
و فرد نفس خویش امده اند چون مفهوم موجود مطلق و مفهوم شیء و مفهوم کلی
و مفهوم طبیعت مرسله و ماهیت لابشرط و مانند قاعده قسطاس فردیت که رد از احد
شکوك از خود نیز رکنی است رکین و ایتی مبین که بعضی از افاضل اصحاب الذوق ۲ واز اینجا آ…
گفته است حرف از روی تحقیق عبارت از صورتیست فرو فرستاده از اسمان قدس
که هر چه هست او پیدا میکند و اشکارا میگرداند بلکه انچه نیست در دایره وجود در نیامده
هم پیدا میکند و چگونگی او را هویدا میگرداند هر اینه احاطت او و شامل تر از
وجود و شیء و هر عامی باشد که تصور کنند پس او بر همه اشیا محیط بود و فرا رسیده
و یکسان بر همه که بهیچ طرف میل نکرده و بهمان احاطت اصلی خود راست ایستاده
و چون ما بفضل الله سبحانه از تقریر مباحث جذر واتته که نسبت با مقصد این کتاب
چون فن کلیات نسبت علم تشریح یا علم طب و باب سماع و سمع الکیان نسبت با علم الطبیعی
وابواب شطر کلی و مقالات طبایع شامله نسبت با سید العلوم امده است توفیق

فراغ

فراغ یافتیم وباب ادویهٔ مفرده وقرابادین طب روحانی از طور مطلب این کتاب بیرون نیست
پس اکنون بعنایت رحمت الهی وفضل عظیم نامتناهی او استعانت کرده عنان بیان بجانب
جادهٔ خاص مقصود در طی میقاتی چند منعطف میداریم وما توفیقی الا بالله
علیه توکلت والیه انیب **المیقات** در مقامات برهانیه علم الهی فارغ اسماع
متعلمین شده خواهد بود که مرتبهٔ کنه ذات قدوسی جلت عظمته مابه الانکشاف
وصورت علمیهٔ حضوریهٔ جمیع موجودات ومتصورات است خواه کبیر وخواه صغیر
وخواه کلیات وخواه جزئیات وخواه معقولات وخواه محسوسات وذات حقش عظم
سلطانه علمی است که در علم حضوری او بجمیع معلولات الی اقصی الوجود عدم
معلوم یکسانست چه علم او بهر معلولی شخصی علمی است فعلی از وجه کذا احاطت
بعلل واسباب متأدیه بهویت شخصی آن معلول من جهة علمه سبحانه بنفس ذاته الحقه
القدوسیه نه علمی انفعالی مستفاد از وجود معلول وعلم محیط او تعم شانه بوجه حریت
هر هویتی ولا یدیت از تحقق در نظام اکمل وجود بحسب عنایت بالغه جامعه
وجوبی ورحمت سابقه واسعه ربوبی لا محاله ملاک افاضه ومناط ایجاد آن
هویت است وضامن بسط این حقایق ذمت کتاب تقدیسات وکتاب تقویم الایمان
وکتاب رواشح سماویه بدیهی بالضرورة البرهانیه والعنایة الرحمانیه نفس رحمانی است
وافاضه سبحانی مقارعت فعالیت رحمت وجوبی وصلاحیت قابلیت امکانی در طی
مدارج ممازج استحقاقات ماهیات بخصوصیاتها وحدود واستعدادات مواد
بقابلیاتها صور حروف موجودات را در هوای فضای صنع وابداع راسم ارقام
صور معلولات را در کتاب نظام وجود مرتسم است آنچه صریح عقل صراح
وقویم فطانت قراح موزون میزان استصحاح ومصباح مشکاة استصباح

میباید فاما انچه بعضی از متاخرین افاضل در رسالهٔ خواص حروف بر سبیل نقل از اصحاب کشف و تحقیق اورده که تولد کلام از مقارعت معنویست میان صفت علم و قدرت واقع میشود و شکی نیست که هرجا که قدرت را دخل باشد اراده را مدخل خواهد بود چه تاثیر قدرت بر وفق اراده است لهذا گاه بجای قدرت ذکر اراده میکنند و بحقیقت هر سه را مدخل است و میتواند بود که علم و قدرت را بمنزلهٔ جسمین متقارعین گیرند و اراده را بمنزلهٔ مقارعه چه اراده رابط است بینهما چنانکه مقارعه رابطه بین الجسمین ربطی که مقتضی حدوث صوتست و کمال رحمت الهی بحکم بالحق انزلناه و بالحق نزل اقتضا چنان نمود که این صوت علی از اسما اسمو ذاتی در مجالی ثلثه صوتی و کتابی و خیالی تنزل نموده بر سمع و بصر و قلب انسانی ظاهر گردد و با وجود این تنزلات و ظهور در بلاس حدوث همچنان حقیقت قدسی شعارش در ذات خود از الایش رجس هیولائی مبرا و محفوظ باشد چنانچه از فحوای انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون مستفاد میشود باقوانین حکمیه وفاق و بر قواعد برهانیه انطباق ندارد چه مقارعه مقتضی حدوث صوت مفاعلت است بین المتقارعین المتقاومین و علم و قدرت هر دو از جانب فاعل و در یکطرف واقعند و میان ایشان تقارع و تقادم و مقارعه و مقاومه بحسب معنی معقول نیست بلکه معقول تقارع معنویست میان فاعلیت فاعل و قابلیت قابل و میانهٔ قوهٔ فعلی و قوهٔ انفعالی که از دو طرف متحاذی و بر دو جانب متقابلند و اراده مقارعه بین العلم و القدرة نیست بلکه شوقیت متاکده منبعثه از علم یا مرتبه فیاض از مراتب علمیه علی ما هو المعتبر فی مقره بلکه معقول از مقارعهٔ معنویه تاثیر بالفعل است که از ملاقات قوتین فعلیه و انفعالیه صورت میپذیرد و نیز در حقیقت حقه هو واجب بالذات تعم ذکر علم

وقدرت

وقدرت عین کنه مرتبهٔ حقیقت و هر دو فی الحقیقه راجع بیک حیثیتند که آن
حیثیت کاملهٔ جامعهٔ وجوب ذاتیست که بوحدتها الحقه و بساطتها الصرفه مستحق
جمیع اسماء کمالیه جمالیه و جلالیه است پس در جناب قدوسیت مطلع اثر تقارع
میان صفت علم و صفت قدرت از اکاذب اوهام و تکاذیب توهمات تست و مقارعهٔ
مفنویه که موجب تجلیات فیض سبحانی و تنزلات نفس رحمانی بود نباشد نیست
الا میان قوه فاعلیت قیومی وجوبی و قوت قابلیت ماهیات امکانی بحسب مخارج
خصوصیات استحقاقات و مدارج حدود استعدادات والله سبحانه ولی العلم
والحکمة والطول والعصمة **میقات** مرکوز اذهان مشهوریه و قرار داد
مزاج جمهوریه است که اجناس عالیه مقولات ممکنات ده است یکی جنس عالی مقوله
جوهر و نه اجناس عالیه مقولات اعراض که میانهٔ ایشان طبایع ذاتی مشترک نیست
و مفهوم طبیعت عرض عرضی آن نه مقوله است گروهی از این قوم طبقات جوهریه
و عرضیه را همه را حروف کتاب نظام جملی وجود اعتبار میکنند و خواص و صفات
و لوازم و عوارض را نقاط و همزه و حرکات فتحه و ضمه و کسره و سکون و مد و تشدید
میگیرند و در تطبیق بین الکتابین کتاب وجودی و کتاب حرفی میگویند طبقات
هیجده گانه جوهریه مجردات و مادیات و یکطبقهٔ عالم مثالی و نه طبقهٔ مقولات
اعراض بیست و هشت حرف وجودیست منطبق بر بیست و هشت حرف حرفی
و رهطی حروف وجودیه را در طبقات جواهر و طبقه عالم مثال منحصر میدانند
و عدد آن را نوزده میگیرند بعدد حروف بسمله و مقولات تسع اعراض را مد و تشدید
و سکون و شش حرکت مفرده و مزدوجه میشمرند و لوازم و عوارض را بجای
مرتبهٔ سداجست و مراتب نقاط و همزه مینهند و در تطبیق کتابین مخارج

www.telasm.com

بیست و هشتگانه را بعضی ببعضی ازواج میکنند وما که بفضل الله العظیم مزاج
خام فلسفه ناسستو برانیج استواداده ایم تثنیه قسمت ذاتی کرده جوهر و عرض را
دو جنس عالی مقولات جواهر و اعراض گرفته در کتب حکمیه خود علی الخصوص
کتاب تقویمات و تصحیحات اجنسیت طبیعت مرسله منوعیت طبیعت مرسله
عرض را بانوار براهین یقینیه حقیقیه کالشمس فی ضاحیة النهار ظاهر و هویدا
ساخته ایم و بان باذن الله تعم و فضله و طوله مبین داشته ایم که حرکت نیز
از مقولات جنس عالی عرض است و مقولات جنس عالی عرض ده است مقوله حرکت
و نه مقوله مشهوره و لیکن تحقیق کرده ایم که مقوله حرکت و مقوله فعل و مقوله
انفعال متحدند بحسب حقیقت و متغایرند بحسب اعتبار پس مقولات جنس
عالی عرض هشت باشند در حقیقت و ده در اعتبار و شرکای ما در تعلیم حکمت و ریاست
حکما مخالف ما نیستند در این اقوال بلکه این تحقیقات در تضاعیف تاویل ایشان
هست و مشهورات جماهیر در انکه مقولات ده جنس عالی و اجناس عالیه اعراض نه
مقوله است از معلم مشائیه یونان ارسطاطالیس ماخوذ نبوده است شخصی فیثاغورس
ارخوطس نام این حکم کرده بود و ادعای انحصار و اقامت برهان بر حصر نکرده و العلوم
العقلیه لا یقلد فیها احد انما المنیع فیها البرهان الحقیقی القائم بالقسط و لا عطاء
الیقین و چون این مطلب تحقیق پیوست معلوم شد که بر مسلک تحصیل و مذهب
تحقیق حروف وجودیه کتاب وجود بحسب اعتبار بیست و هشت است منطبق بر عدد
بسائط بیست و هشتگانه حروف نطقیه کلامیه هجائیه طبقات جنس عالی مقوله جوهر
و ده مقولات جنس عالی عرض و بحسب حقیقت بیست و شش منطبق بر عدد اصول

۸/ از قلم

ارقام حروف رقمیه کتابیه هیجده طبقات جوهریه و هشت مقولات عرضیه
بین تطبیق بین الکتابین الوجودی والحرفی در میقات تحقیق بمنصه
ظهور رسید هم باعتبار حروف کلامی و هم باعتبار حروف کتابی والحمد لله
رب العالمین حق حمده **میقات** شریک ما در ریاست حکماء اسلام
الشیخ الرئیس ابو علی الحسین بن عبد الله بن سینا در تطبیق حروف
کلامی و کتابی بر مراتب موجودات بر مسلک مشهور و مذهب جمهور رفته
در فصل ثانی رسالهٔ نیروزیه باین عبارت گفته است من الضرورة اذا ارید
الدالة علی هذه المعانی بما هی ذوات من الحروف ان یکون الاول منها
فی الترتیب القدیم وهو ترتیب ابجد هوز والاعلی الاول وما یتلوه وان
یکون الدال علی هذه المعانی لا بما هی ذات من الحروف متقدما علی الدال
علیها من جهة ما هی مضافة وان یکون المعنی الذی یرتسم من اضافة
بین اثنین منهما مدلولا علیه بالحرف الذی یرتسم من ضرب الحرفین
الاولین احدهما فی الاخر اعنی ما یکون من ضرب عددی الحرفین احدهما
فی الاخر وان یکون ما یحصل من العدد الضربی مدلولا علیه بحرف واحد
مستعملا فی هذه الدلالة مثل ی الذی هو من ضرب ب فی ه وما یصیر
مدلولا علیه بحرفین ت الذی هو من ضرب ح فی ه مطرحا لانه مشکک
یوهم دلالة کل واحد من ی و ه بنفسه و یقع هذا الاشتباه فی کل حرفین
مجتمعین لکل واحد منهما خاص دلالة فی حد نفسه وان یکون الحرف
الدال علی مرتبة من جهة انها بواسطة مرتبة قبلها ما هو یکون من جمع

حرفي الجمل في المرتبتين فاذا تقرر هذا فانه ينبغي ضرورة ان يدل بالالف
على الباري وبالباء على العقل وبالجيم على النفس وبالدال على الطبيعة
هذا اذا اخذت بما هي ذوات ثم بالهاء على الباري وبالواو على العقل وبالزاء
على النفس وبالحاء على الطبيعة هذا اذا اخذت بما هي مضافة الى ما دونها
ويبقى الطاء للهيولى وعالمه وليس له وجود بالاضافة الى شيء تحته و
تنفذ رتبة الاحاد ويكون الابداع وهو من اضافة الاول الى العقل
والعقل ذات لا مضاف بعد مدلولا عليه بالياء لانه من ضرب ه في ب
ولا يصح لاضافة الباري او العقل الى النفس عدد يدل عليه بحرف
واحد لان ه في ج ود في ج ويكون الامر وهو من اضافة الاول الى
العقل مضافا ال وهو من ضرب ه في و ويكون الخلق وهو من اضافة
الاول الى الطبيعة مضافة م لانه من ضرب في ح لان الحاد لالة الطبيعة
مضافة ويكون التكوين وهو من اضافة الباري الى الطبيعة وهي ذات
مدلولا عليه بالكاف لانه من ضرب ه في د ويكون جمع نسبتي الخلق و
الامر اعني ترتيب الخلق بواسطة الامر اعني اللام والميم مدلولا عليه
بحرف ح وجمع نسبتي الخلق والتكوين اعني الميم والكاف مدلولا بالسين
ويكون بمجموع نسبتي طرفي الوجود اعني اللام والكاف مدلولا عليه بالنون
ويكون بجمع النسب الامر والخلق والتكوين اعني ل م ك ه مدلولا عليه
بص ويكون اشتمال الجملة في الابداع اعني ي في نفسه ق وهو ايضا
من جميع ص و ي ويكون ردها الى الاول الذي هو مبداء الكل و منتهاها

علی انه اوّل واخر اعنی فاعل وغایة کما بین فی الالهیات مدلول لا علیه بالرّاء
ضعف ق وذلك عرضنا فی هذا الفصل انتهی ما قاله بالفاظه وما میکو
در طی این فصل حقایق حکمت درج کرده و در راه این حرم خزاین سعی
وخروج کرده است وکان سعیه مشکورا الّا انکه ممتنای حکما مشهورین
گزیدن ومتعای عقلای جمهورین اختیار کردن والف را باعتبار مرتبه
وحدت عددیکه دارد بازای حرف مرتبه وحدت حقه قایم بذات گرفتن
ودر مقام دلالت وضعی بر کنه ذات قدوسی احدیت مطلقه باز داشتن
بساطت وصرافت قیومیت محوضت اطلاق وجوب وجودرا که جاعل
جمله مظاهر وصانع جمیع عوالم است از جمله بسایط حروف شمردن ودر اجل
مراتب عالم حرفی دانستن موافق مشرب ما و در مذاق نفس الامر گوارا
نمی اید وبا انچه خود در کتاب شفا وکتاب تعلیقات وکتاب مباحثات
و در بسیاری رسایل ومقالات تحقیق کرده مخالفت دارد چه در
مطاوی حدوات معلوم امد که وحدت حقیقی قایم بذات عددی که وجود
هیچ مرتبه از مراتب اعداد نیست و مدارك عالیه وعقول مقدسه تا این
رابحریم تصور کنه ذات قیومیش راهی نمیتواند بود پس وضع دلالت اسما
والفاظ را بر جناب قدوسیتش بحسب اعتبار نسبت الوهیت واضافت
صانعیت وامثال ذلك من الخواص والمراتب المتاخرة عن نفس مرتبة
الذات اخذ باید کرد نه بحسب حیثیت کنه مرتبه ذات که در دایره تعقل
وفرجار تصور نیست و وحدت عددیرا که در عالم حرفی مرتبه الف است

ظل وحدت حقیقی و منبعث از ذات قیومی باید گرفت مرتبهٔ ذات حق و حقیقت عین
قیوم مطلق و در جمیع مقامات بر موقف حدیث کریم تفکروا فی الاء الله
ولا تتفکروا فی ذات الله وقوف واجب باید شمرد نمی بینی که فرعون لعین
هرچند از اصل حقیقت وجوب ذاتی و قیومیت وجوبی سؤال میکرد
موسی کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیم بمراتب الوهیت و ربوبیت و خالقیت
جواب میگفت و در باقی مراتب که تفصیل داده نکات و دقایق هست که تنبیه
بران خواهد شد ان شاء الله العزیز العلیم **میقات** فاضل خفری در
مقدمهٔ رساله که در تفسیر ایة الکرسی ساخته بحکم مرؤسیت و مقلدیت
بر جادهٔ اتباع اتباع شیخ رئیس ذکر عالم ملک و عالم ملکوت اعلی که عالم
عقول و عالم ملکوت ادنی که عالم نفوس مجرده است کرده پس گفته است
واما عالم المثال فهو عند الاشراقیین عالم موجود غیر قایم بالقوی
الجسمانیه بل انما تکون القوی مظاهر له وما یری الانسان فی النوم انما یکون
فی هذا العالم واما عند غیرهم فهذا العالم انما هو قایم بالقوی الجسمانیة
ولهذا لم تعتبر فی مراتب الجواهر الاربعة احدیها العقول و ثانیتها
النفوس و ثالثتهما الطبایع و رابعتهما الهیولیات ووضعت قدماء
الحکماء لواجب الوجود الواحد والالف و للعقول الاثنین والباء و
للنفوس الثلثة والجیم و للطبایع الاربعة والدال هذا اذا اعتبر واجب
الوجود باعتبار ذاته والعقول والنفوس والطبایع والهیولیات بدونها
واما اذا اعتبر الواجب الوجود باعتبار تاثیرها فی الممکنات فوضع له تعـ

الخمسة التی اذا ضربت فی نفسها ظهرت فی حاصل الضرب وفی حاصل ضربها فی مربعها وکذا فی جمیع المراتب التی بعد التی بیع والهاء التی قیل هی الاصل فی لفظة الله فانهم قالوا اصل هذا اللفظ ه ثم اشبع تارة فصار هو والحق اللام تارة فصار له فله الخلق والامر ثم الحق اللام الاخری فصار لله فلله ما فی السموات والارض والحق الیه الالف واللام اخری فصار الله وفی هذا الاسم الاعظم اسرار وخصایص لا تحصی ووضع للعقول باعتبار تاثیرها فی الحیوانات الثمانیه والحاء ووضع للهیولیات فی غایة الهبوط التسعة والطاء فاصول الموجودات هذه التسعة کما ان اصول الاعداد تسعة هی من الواحد الی التسعة فان جمیع الاعداد الباقیه انما یحصل منهما اما بالترکیب او بالضرب ولهذا وضع حکماء الهند الذین لهم الدرجات العلی فی معرفة الاشیاء تسعة ارقام لهیئة الاعداد التسعة وفی اختیار وضع هذه الارقام لطایف دقیقة تظهر بالتامل بمعونة ما ذکر من وضع هذه الاعداد التسعة لمراتب الموجودات مثل لمیة کون رقم الثمانیه عکسا رقم السبعة باعتبار العلو والسفل ولمیة کون رقم السته عکسا رقم الاثنین باعتبار الیمین والشمال فذلک انموزج من احوال الممکنات **میقات** جاده سبیل حق واسلوب حکمت یمانی که بقوام نضج یافته و بنصاب استوای کامل رسیده انست که مرتبه واحد را که عاد و مقابل و محصل و مقوم کثیر است و حرف الف را که صاحب مسند مرتبه وحدت عددیست از اول تعینات و تجلیات امر ابداعی فیاضی وجوبی و اسبق مراتب و مدارج نفس رحمانی معالی ربوبی کنایت کرده اند

باعتبار انکه این مرتبهٔ قدوسیهٔ قیومیه از کنه ذات قیومی وجوبی منبعث میشود
بنفس ذاته الاحدیة الحقة واز نور وحدت حقیقی ظلّ وحدت عددی میکرد
بلا واسطة ولا برابطة وها را نیز از برای همین مرتبهٔ عالیهٔ الهی وضع کنند
ولکن باعتبار انکه عقل نخستین که قلم اعلی وید یمنی وعنصر اوّل موجودات
واسطقس اعظم عالم امر وام الکتاب نظام وجود است بر ان مرتبات است ولذ
ان منبعث چه این مرتبه را بخصوصها دو اعتبار است بحسب انکه نظر بکنه
مرتبهٔ ذات قیومی مبدا کل اوّل ما ینبعث عنه ویلزمه است و بحسب انکه
نظر بجنبهٔ سافله یا ترتب علیه من المعلولات بازای خصوصیت ذات عقل
اوّلست که اکرم اجزای نظام جملی واشرف اعضای انسان کبیر است و وحدت
عددی شخصی و جزئیت حقیقی غیبی و بتشخص ذاتی و شخصیت جوهری
از پهلوی پرتو علیت وبدولت سعادت ظلیت این مرتبهٔ عالیه دارد
هذا علی المذهب الاشهر وعلی ما علیه الاکثر که توسعه در عالم ابداع
وتکثیر مبدعات میکنند وبر قولی که منقول شفا ومسلوک اشارات است
که ابداع وتاثیر ابداعی مخصوص باشد بصادر اوّل فحسب و دیگر عقول
داخل عالم اختراع ومتعلقات امر اختراعی و تاثیرات اختراعیه باشند
واحد عددی حرف الف را از برای مطلق امر ابداعی اخذ باید کرد که
هرگز تنزل تکثری نمیکند و همیشه بر وحدت عددی حقیقی وخصوصیت
شخصیت تعینی خود ایستاده است واما انسان کبیر که شخص جملی نظام
وجود است هر چند که مبدع است نه مکون ونه مخترع باتفاق جمیع

حکماء قولا واحدا چه او را ورای حقیقت قیّوم واجب بالذات جلّ سلطانه
منتظری و موقوف علیه متصوّر نیست بلکه نفس مرتبهٔ ذات قیّومی وجوب
فاعل مستقل و جاعل تام اوست ولی بسبیل جعل و ابداع او بما هو انسان
کبیر واحد و شخصی جملی وحدانی همین ایجاد اجزاء و جعل اعضاء اوست چه
تحقق مرکب بالتحقیق مجتمع اجزاء ضروری فطری و یقینی اولی است نه آنکه
ایجادی دیگر ورای ایجاد اجزاء و جعلی مستانف سوای جعل اعضاء
باو متعلّق شود پس امر ابداعی و نفس رحمانی دیگر مخصوص در ازای
خصوصیت شخصی ترکیبی و شخصیت وحدانی جملی او نخواهد بود و
مرتبهٔ اثنین و حرف ب از برای اثر متعلّق حرف الف است که عقل اوّل
باشد باعتبار جوهر ذات و ماهیّت امکانی که بان اعتبار رود در جناب
مقدس باریتعالی دارد و از فعالیّت رحمت وجوبی باری و قابلیت مرتبه
امکانی از و در جوهر هویّت او میان وجوب بالغیر و جواز بالذات و
همچنین میان مفهوم ما بالفعل و مفهوم ما بالقوّة عقد نکاح ساری
در جمیع ذراری واقع شده از دواج آنها تولد اینت او بحصول پیوسته است
و حرف ب را از جنسین عالمین جوهر و عرض و عقد و نکاح بینهما
نیز کنایت میتوان گرفت و مرتبه سته و حرف و ایضا از برای ذات
عقل اوّل است فامّا نه باعتبار جوهر حقیقت و نه باعتبار روی ذات در
جهة جنبهٔ عالیه و نسبت حقیقت باستان کبریای متعالی بل باعتبار
التفات بجنبهٔ سافله و لحاظ آنکه ذات فعلیّت یافته او بحسب فیضی که از

جناب مفیض حق گرفته و وجوبی که از استان جاعل مطلق استفاده کرده
باذن الله سبحانه وسیلهٔ افاضهٔ رحمت الهی و واسطهٔ ایصال جود نامتناهی
در حق سافلات که دور افتاده کان وادی نقص قابلیت و ضعف استحقاق
امده اند میشود وچون مرتبتین اثنین وستّه هر دو مخصوص یك
ذاتند بدو اعتبار پس مقتضای این دقیقه ان باشد که صورت رقم
هر دو مرتبه یکی بوده باشد باختلاف جهتین یمین و شمال و علی هذا
السبیل مرتبه ثلثه وحرف جیم و نیز مرتبهٔ سبعه وحرف زای مخصوص
عالم نفوس است بمثل همان دو اعتبار مذکور و همچنین مرتبهٔ اربعه
وحرف دال و نیز مرتبهٔ ثانیه وحرف ح از برای عالم طبایع وچون
عالم نفس فوق عالم طبیعت است پس صورت رقم سبعه بحسب وضع
علوی وصورت رقم ثمانیه سفلی مناسب بود ومرتبهٔ تسعه که اخر اصول
مراتب اعداد وحرف ط که بحسب این اعتبار اخر اصول بسایط حروفیت
عالم هیولیات را باقی مانده است و همچنانکه قوّت فعالیت فعّال علی
الاطلاق جلت عظمته غیر متناهی است هیولی نیز در حد جوهر ذات
صاحب قوّت انفعالی غیر متناهی مفطور شده است تا بحسب سعت دایرهٔ
قابلیت ولا تناهی قوّت منفعلیت استعداد ان داشته باشد که مداد
کتابت صور مکونات امده امر تکوینی مکون حق ونفس رحمانی فیاض
مطلق بقلم صنع وافاضه ارقام حروف کاینات وجود را در کتاب نظام
کل مرسوم ومرقوم ساخته بجود کامل ورحمت شامل نظام جملی را بصورت

عامی

نمامی بخشد بحسب این مصافقت و بحکم این مقارعتاز ضرب هم که
از برای امر افاضی الهی و نفس رحمانی فعالی با عتبار ملاحظهٔ جهت
تاثیر در سافلات و تکوین اثار و متعلقات و رسم مرقومات و مرسومات
کتاب وجود موضوعست در ط که جوهر ذات غیر متناهی الاستعداد
هیولی مدلول و موضوع له اوست عدد حروف ادم صورت فعلیت
گرفته است که نسخهٔ جامعهٔ کتاب نظام کل است چنانچه کریمهٔ وعلم ادم الاسما
کلها کشف حقیقت ان کرده است و جمع مراتب نه حرف اصلی از ا تا ط
نیز تحصیل همین مرتبهٔ جامعه میکند و ی که مبداء دور عقود
عشرات و صاحب جمعیت نهایت کمال عدد است از برای نسبت ابداعی
مبدع علی الاطلاق قیاس با عقل اول با قیاس با کل عالم عقول یا قیاس
با شخص نظام جملی که انسان کبیر است بحسب اعتبار اجمالی و با عالم
عقول بلکه با عقل اول بخصوصه در مبدعیت امری و معلولیت
ابداعی شریک و انباز امده موضوع شده است و همچنانچه انسان کبیر
در وجود از دو سلسلهٔ بدویه و عودیه که مراتب هر کدام پنج امده
متقدم است همچنین ی نیز از دو پنج که حاصل ضرب ب در ه باشد
متحصل است و چون موضوع له و مدلول ه امر ایجادی فیاضی و نفس
تکوینی رحمانیست پس ضرب ب در ه دلالت باشد بر انکه امر افاضی
را در سلتین بحسب اعتبار تفصیلی دو جنس اعتبار باید کرد یکی ابداعی
واختراعی و دیگری صنعی و تکوینی اگرچه افاضه و صانعیت جاعل علی

لااطلاق قیاس بمجموع هر دو سلسله که شخص نظام کل و مدلول علیه و
موضوع له است ی ابداعست نه تکوین و نه اختراع چنانکه گفتیم و ق که
مبداء دور عقود مات و نهایت کمال مرتبه عشره است نیز از برای نظام کل
کتاب وجود موضوع امده است ولی بحسب اعتبار تفصیلی اجزاء و اوحاد علی
التفصیل و اینست که مربع عشرة و از ضرب ب در نفسش حاصل است و در
که ضعف ق است موضوع شده است از برای دلالت بر نسبت هر یک از
نظام جملی وجود و هر ذره از ذرات اجزاء و احادش بحسب اعتبارین
اجمالی و تفصیلی بجناب قدوسی صانع الحقایق و جاعل الذوات تعم سلطانه
بدو اعتبار از دو جهت که ایل بچهار اعتبار میشود اعتبار مبدائیت و اعتبار
معادیت و اعتبار فاعلیت و اعتبار غائیت و الی ربك المنتهی و هو الفاعل
و الغایة و المبداء و المعاد و الاول و الاخر فی الاخرة و الاولی **میقات**
عقل صریح و بادی اللحظ نظر چنین میباید که اثر اول و متعلق قریب آ
اعنی امر ابداعی ب اعنی هویت عینی قلم اعلی بوده باشد فاما در لحاظ
تحلیلی بعد از انکه هویت عینی عقل اول را بجنس و فصل منحل سازد حکم
خواهد کرد که چون امر ابداعی که متعلق بقلم اعلی است واحد عددی است
من جمیع الوجوه پس لامحاله متعلق اول و اثر قریب او در اول درجه صدور
فصل ان جوهر عقلی است پس جنس او در درجه دوم و اول عقد
نکاح ساری بین فصل و جنسه بلکه بین الوجوب بالغیر و الجواز بالذات
و کذا بین ما بالفعل و ما بالقوة فی فصله او لا صورت انعقاد میپذیرد

ثم فی جنسه فی درجة متاخرة ثم بین جنسه فصله فی درجة عقلیة ثالثة ثم بین
مهیة و تشخصه فی درجة رابعة متوهمی در وهده و هم نیفتد که فصل عقل
مفهوم مفارق ماده است ذاتا و فعلا وان مفهومی جهت عدمی پس چگونه
در اعتبار صادر اول بوده باشد چه این مفهوم معتبریه و عنوان حد توسعی
فصل عقل واقع شده است نه حقیقت فصل و فصل در حقیقت امریست
بسیط که شرح ان و تعبیر از ان باین مفهوم مرکب که اقرب لوازم است میشود
و فصول انواع مطبر برین شاکله اند چنانکه شرکای ما در فنون حکمت میزانی
تحقیق کرده اند **میقات** فیثاغورس متاله بعد از انکه وحدت را تقسیم کرده
بوحدت حقیقی قائم بذات خود که متعالیست از انکه وحدت عددی باشد و ان
وحدت ذات باری است تعم عزه و وحدت قائم بغیر مستفاد از غیر که انوحدت
عددی است و باز وحدت عددیرا تقسیم کرده بوحدت قبل الدهر که انوحدت
امر باری تعالی است و وحدت مع الدهر و قبل الزمان که انوحدت عقل است
و وحدت بعد الدهر که انوحدت نفس است و وحدت مع الزمان که ان وحدت
عناصر و مرکبات ذات است گفته است العدد الذی فیه اثنینیه و هو اصل العدد
و مبداء الفضل باعتبار ان فیه اعتبارین اعتبارا من حیث ذاته و انه ممکن
الوجود بذاته و اعتبارا من حیث مبدعه و انه و اجب الوجود فقابله الا ثنان
و المعدود الذی فیه تثلیه هو النفس اذ زاد علی الاعتبارین اعتبارا ثالثا
و المعدود الذی فیه اربعیه هو الطبیعة اذ زاد علی الثلاثه رابعا و تم النهایة
یعنی نهایة المبادی و ما بعده المرکبات فما من موجود مرکب الا و فیه من

العناصر و النفس و العقل اما عین و اثر حتی ینتهی الی السبع فیقدّ المعدود
علی ذلک و ینتهی الی العشرة و یقد العقل و النفوس السبعة با فلاکها التی
هی ابدانها و عقولها المفارقه و کالجوهر و تسعة اعراض و بالجملة انما
یتعرف حال الموجودات من العدد و المقادیر الاول و الباری یتعم عالم بجمیع
المعلومات علی طریق الاحاطة بالاسباب التی هی الاعداد و المعادیر
انتهی بعبارته و باز باین عبارت کفته است المقابل للواحد هو العنصر الاول
کما قال انکیمایس و نسمیه الهیولی الاول و ذلک هو الواحد المستفاد الی
الواحد الذی هو لا کالاحاد و هو واحد یصد عنه کل کثرة و تستفید الکثرة
منه الوحدة التی تلازم الموجودات بحیث لا تفارقها البتة کما قررنا و ان
العنصر انفرد بوحدة ثم افاضها علی الموجودات فلا یوجد موجود الا و فیه
عن وحدته حظ علی قدر استعداده من هدایة العقل حظ علی قدر قبوله
ثم من قوة النفس حظ علی قدر تهیئوه و علی ذلک اثار المبادی فی المرکبات
فان کل مرکب لن یخلو عن مزاج و ما کل مزاج لا یعری عن اعتدال اما و کل
اعتدال عن کمال او قوة کمال اما طبیعی الی ما هو مبداء الحرکة و اما عن کمال
نفسانی هو مبداء الحس فاذا بلغ المزاج الانسانی الی حد قبول هذا الکمال
افاض علیه العنصر حدته و العقل هدایته و النفس نطقه و حکمته و لما
کانت التالیفات الهندسیه مرتبة علی المعادلات العددیه عددناها ایضا
من المبادی و الی فیثاغورس حروف فرانین تجرید از ماده کرده اند و از جمله
مبادی شمرده اند مانند مراتب اعداد آ در مقابله واحد و ب در مقابله

اثنین

اثنین وعلی هذا القیاس و طایفهٔ از ایشان نقطه و ابعاد تعلیمیه را تجرید
از ماده کرده در اعداد مبادی او ورده اند نقطه را مقابل واحد و خط را مقابل اثنین
و سطح را مقابل ثلثه وجسم را مقابل اربعه واین مقابلات را در اضعاف
تراکیب اجسام و تضاعیف اعداد رعایت کرده اند **میقات** واحد عدد
که ظل ذات واحد حقیقی است حقیقت او را بما هو واحد عددی چند صفت
ذاتی لازم ماهیت افتاده است که در مستقر ادراک عقل از انصاف انسلاخ
نمیتواند داشت یکی انکه در سلسلهٔ تعداد مبداء المبادی و اول الاوایل است
بلا مشارکت شریکی و منازعت سهیمی دوم انکه در هر مرتبهٔ از مراتب کثرت
و هر نوع از انواع عدد هم اول امده است و هم اخر و هم مبداء و هم معاد سیوم
انکه مراتب کثرات و انواع اعداد لا الی نهایة همه در ذات وحدانی وحدت
عددی بالقوه موجودند فهو بوحدته کانه الکل فی وحدة چه ماهیت
کثیر و حقیقت عدد نیست الا همان واحد متحرک و وحدت متکرره مراتب ظهور
وجنبش و مدارج تنزلات و تکررات او را انواع متباینه عدد و مراتب متخالف
کثرت مینامند و باسماء مختلفه میخوانند چهارم انکه هر مرتبهٔ از مراتب کثره
که متحصل میشود ذات واحد را نامی دیگر نسبی و شانی تازه تراضافی قیاس با ان
مرتبهٔ متحصله حاصل میاید و او فی حد ذاته همان بر عرش وحدت خود مستقر
و بر سنت یکانگی خود مستمر است مثلا قیاس با مرتبهٔ اثنین نام او نصف است
و نسبت با مرتبهٔ ثلثه نامش ثلث و قیاس با اربعه ربع و نسبت با خمسه خمس و علی هذا
القیاس و این امیزش و ارتباط و نسب و اضافات از طرف کثیر انگیخته میشود که ذات

واحد از همه بی نیاز است پنجم انکه مراتب تنزل سیر واحد در مدارج کثرت
که بانواع عددیه موسومند بر دو گونه واقعند یکی انعقود که در دایرهٔ دور
تنزل ومکرر داخل بوده ایشان نیز بر سنت واحد حکم کلیّة داشته باشند
وهمان مراتب سیر واحد را از یکی تا نه شاکلهٔ خود ساخته باشند مانند
عقد عشره که در مراتب عشرین وثلثین واربعین وخمسین تا بمرتبهٔ تسعین
که اخر الدّور است متکرر الظهور است ومختلف التجلّی است بعد از ان عقد
صد که در عقود تسعهٔ مات بر اسلوب همان سنت متجلّی وبجلیهٔ همان
شاکله متجلی است بعد از ان عقد هزار که در مراتب تسع الوف همان سیر
وهمان دور وظیفه دارد و هکذا الی حیث یستمر اعتبار العقل ودیگری
ان انواع که مخصوص مرتبهٔ جزئیت امده حقیقت ایشانرا بیش از یک لباس
ظهور ویک مظهر حصول نبوده باشد مانند اعداد مرکبه که ما بین دو
عقد از عقود عشرات با مأت مثلا واقع باشند چون یازده ودوازده
وچهاردة وپانزده وبیست وچهار وبیست وپنج وصد وچهار وصد وپنج وامثال
ذلک واین خواص ولوازم واحد عددیرا همه از سعادت ظلّیت واحد
حق حقیقی وفیض نمین بوسی استان وحدت حقه قیومی حاصل است و
مدبر در سر این دقیقه باب الابواب معرفت اصول توحید ومفتاح المفاتیح
اسرار تجلیات اشعه وتطورات اسماء مختلفه حقیقت حقه احدیت مطلقه است
تو دُرّ عدن بین که چون سفته شد سخن بین که در پرده چون گفته شد
میقات در طی تضاعیف مقام بتحقیق انجامید انچه ائمه ارثماطیقین

وعلمای

وعلمای علم حساب گفته اند که اسماء عدد بیش از دوازده نیست و از آن اسمای
مفرده واسمای اصول خواسته اند که اسماء تسعه اصول مراتب احدی و عشره
ومائة والف باشد واما مثل عشرین وثلثین واربعین ونظائرها اسمای
مراتب جمیع عقد عشره یا جموع مرتبه اثنین وثلثه واربعه اند مثلا چه
نسبت انعقود عشرات بعشره نسبت این مراتب احاد است بواحد واسمای
مابین عقود عشرات مرکبات اند یا بترکیب بنای مثل خمسه عشر و سبعه عشر
یا بواو عاطفه مثل سبعه وعشرین وثمانیه وعشرین واسماء مراتب
مات والوف یا مثنیات اند چون ماتین والفین یا مرکبات اضافه
مانند ثلثمائه وعشرة الاف واول تنزلات وتکررات واحد مرتبه
اثنین است که هیچ چیز بواحد ازو نزدیکتر نیست و بدایت کثرت و مخرج
نسبت نصف و ضعف و موطن حقیقت مثلیت و مانندگی و مظهر معنی
شفعیت و ثنویت است و قهرمان حکم وحدت در این مرتبه هنوز چنان
غلبه دارد که ممایزت و مغایرت تخالفی را که هادم اساس مثلیت و مضاهات
وشفعیت ومساواتست مجال جلوه نمیدهد و تنزل دوم مرتبه
ثلث است که فرد اول و مخرج نسبت ثلث وثلثه امثال و مقام تخالف و تباین
ثلث و ثلثین است واز خواص این مرتبه کثرتست که از جمیع ما یقدمها من
المراتب که یکی و دو است متحصل میشود و هیچ عدد دیگر را این خاصیت
حاصل نیست وانکه سطح او و مرتبه مقدمهٔ اول عدد تام و مربعش
نهایت دور احاد واخر اصول اعداد امده است و تنزل سیوم مرتبهٔ

اربعه که مخرج نسبت ربع وار بعهٔ امثال و نهایت اولی و کمال عدد و حامل
عرش مرتبه جامعه عشریه است و تنزل چهادم مرتبه خمسه که فرد اول و
مخرج نسبت خمس و خمسه امثال و عدد مستدیر تام و مبداء دور دوم لهام
و کمال اثنین و نهایت کثرتست چه مرتبهٔ اثنین مخرج نصف و ضعف است
و در پنج نصف دو که یکی است و ضعف انکه چهار است بتمامی ظهور یافته
و چون دو بدایت کثرت امده پس پنج که کمال اوست نهایت کثرت بوده
باشد و مسطح پنج در سه پانزده است که اوّل الاوفاق العددیه اوست
بنابر امثال این خواص و فضایل است که عدد مراتب هر یك از سلسلتین
بدویه و عودیه که اصول حروف و کلمات کتاب وجودند پنج و عدد
هر یك از حواس ظاهره و حواس باطنه پنج و عدد صلوات مکتوبه یومیه
پنج و عدد اصحاب کسا که اهل البیت ایهٔ کریمه تطهیر و انوار روضهٔ مدینهٔ
تقدیسند پنج شده است و تنزل پنجم مرتبه سته که اوّل اعداد تامه و
مخرج سدس و سته امثال و عدد دایرهٔ جذر عدد اسم الله و مسطح
او و نصفش عدد مراتب طبقات عالم است و تنزل ششمین مرتبهٔ سبعه
که مخرج اسبع و سبعه امثال و فرد اوّل و عدد کامله و جمع مراتب عدد
تا باو که مساوی مسطح اوست و در چهار دومین تام است و تنزل هفتمین
مرتبهٔ ثمانیه که مخرج ثمن و ثمانیه امثال و جمع مراتب باوست عدد اسم
الله که مجذور سته است اوست و مسطح او و عدد تام الاستداره عقد بالغ
اربعین است و تنزل هشتم اخر مرتبهٔ احاد که اصول اعدادند و ان عقد

ه/ تسعه

تسعه است که نهایت دور عدد و بحسب جمع مراتب عدد ادم امده است که
تکر مساحی سطح اوّل الاوفاق است و بعد از ان ابتداء دور مرتبهٔ عقود
عشرات و عقد عشره که مرتبهٔ جامعه و نهایت النهایات دور و اصل عقود
و منتهای بسایط و مفردات است فیثاغورس بعد از ذکر اصول مراتب بر
وجه مذکور گفته است فللعدد اربع نهایات اربعه و سبعه و تسعه و عشره
ثم تعود الی الواحد فیقول احد عشر و مراتب غیر متناهیه و اعلی الاطلاق
دور سه دور حصر کرده اند و در احاد از یکی تا نه و دور عشرات از عشره
تا تسعین و دور مات از صد تا نهصد و مراتب الوف نیز در ادوار ثلثه
مندرج است و در احاد الوف از هزار تا نه هزار و در عشرات الوف
از ده هزار تا نود هزار و در مات الوف از صد هزار تا نهصد هزار باز
از ادوار ثلثه استیناف یافته و در احاد الوف الوف از یک هزار هزار تا نه
هزار هزار و دور عشرات الوف الوف از ده هزار هزار تا نود هزار هزار
و دور مات الوف الوف از صد هزار هزار تا نهصد هزار هزار باز
استیناف ادوار احاد الوف الوف الوف و عشرات الوف الوف الوف
و مات الوف الوف الوف و علی هذا السبیل در هر مرتبهٔ از مراتب الوف
بعد از انتهای ادوار ثلثه مرتبه دیگر بر الوف افزوده میشود باز ای مراتب
و عقود الان هیچ دوری و مرتبهٔ خارج از مراتب ثلث ادوار ثلثه
نمی افزاید بلکه همان مراتب و ادوار باعیانهما باعتبار درجات الوف و الا
دایر و متکرر **میقات** چون مراتب ادوار اعداد که از ولحند بیشتر از

سه دور در بیست و هفت مدار و مرتبه و درجه و احده یا متکرر شده هزاری که مجموع
بیست و هشت مرتبه بوده باشد نبود مراتب و ادوار اجساد که حروفند نیز
بحسب آن بیشتر از سه نیامد و در احاد از ا تا ط دور عشرات از ی تا ص
و دور مأت از ق تا ظ و از برای مرتبهٔ الوف غ که مجموع بیست و هشت
حرف باشد و همچنانکه واحد سه مرتبه بر همه مقدم و اصل و عماد و محصل
و مقوم جمیع مراتب اعداد است و تنوعات عدد بسط مراتب تکررات و تجلیات
واحد است همزه نیز که الف متحرکست در حروف نطقی کلامی بر همه بحسب
مخرج متقدم و الف در بینات و بطون جمیع حروف باسرها داخل و بر ظاهر
و باطن همه حاکم و مهیمن است و مخرجش بعد از مخرج همزه و قبل از مخرج است
و صورت تلفظش مدیست که از افق نفس انسانی متموج طالع میشود
و ابتدا از اول مخارج حلقی کرده ارتفاع میگیرد و در مرتبهٔ درجه همزه و در
مرتبه نقیقه بطرف لسان آمده لام و بافق شفوی منتهی گشته فا رسم میکند
و در مرتبهٔ ثانیه باز باقصی الصدر رجوع کرده الف و بافق شفه عود نموده
میم مرتسم میسازد و در مرتبهٔ ثالثه بوسط لسان رسیده محاذی حنک
اعلی بر رسم یا دور با تمام میرساند و در سایر مراتب بطون بر همین چهار
مرتبه و شش حرف دور مینماید علی التکرار و در حروف رقمی لسانی نیز عنصر
اول و اصل متقدم که همه از تکرر و تنزل و حرکت استبقائی و استداری
و التوائی و انعطافی او مرتسمند الف است و خود در حقیقت خطی است مرتسم
از حرکت نقطه بر جهة تنازل از علو بسفل که در امتداد تکررات نهایت

هفت

هفت یاره رسیده و در مبداء بجناح زایدهٔ یمین و در منتها بجناح زایدهٔ
یساری اختصاص و امتیاز یافته باشد و در طی هر یک از این خصوصیات
حکم لطیفه مطوییست که شرح و بسط آن انشراح بالی و وسعت مجالی میطلبد
پس معلوم شد که در عالم ارقام حروف کتابی هیولی اولی نقطه است که
بمنزلهٔ وحدت عددی است و عنصر اوّل الف است که بمنزلهٔ واحد عددی
و موضوع له و مدلول لش امر الهی و نفس رحمانی و تاثیر ابداعی است و ب
که اوّل تطورات الف اوست بجای عقل نخستین که متعلق اوّل امر ابداعی
و اوّلین حرف کتاب مبین نظام جملی موجوداتست و از استیناس انوار
این حقایق سر قول کریم کتاب الله الناطق صلوات الله و تسلیماته
علیه انا النقطة تحت الباء بعد از تجلی حقیقت آنچه خاتم الرسل و هادی
السبل و سید الکل صلعم فرموده است که اوّل ما خلق الله العقل و اوّل
ما خلق الله نوری و آنچه فرموده است که انا و علی من نور واحد از مشرق
استوای ظهور جلوهٔ طلوع مینماید **میقات** از لطایف اسرار حرف
الف که فرد اوّل است من حیث العدد آنست که پر نان وحدت عددی وجود
بحسب مرتبهٔ درجهٔ توحید جناب قدوسی وحدت حقیقی میکند بحسب
جزئین مرتبهٔ دقیقه شجره زبان روحانی عددی بذکر اسم مقدس
علی و کلمهٔ کریمهٔ توحید لا اله الا هو زنده و متحرک و سر سبز و شاداب
دارد و بحسب حروف سه گانهٔ مرتبتین درجه و دقیقه بعدد کافی و عالی
و علی و اعلی از اسماء حسنی و وفق طبیعی مندس که صد و یازده است

اختصاص یافته و بحسب شش حرف مراتب اربع درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه ذکر
عدد موجد کلّ موجود که صد و شصت دو است و بر زبان تمجید و وظیفه
خلوت توحید ساخته است و با خماسیة المراتب و بر قول اشهر سداسیة
الحروفست بحسب درجهٔ عدد اول و اوّل ازواج است و در مراتب غیر متناهیه
ازواج عدد اول همین اوست و مزاجش را که الف هست در مرتبهٔ دقیقه
یافته و با او متّصل است و نزد آنانکه در بینائش الف و همزه اعتبار میکنند
و بیّنات حروف را علی العموم تنوین میگیرند حروف مراتب خمس هفت
و دقیقه و ثانیهٔ مثالی و درجه و دقیقه من حیث العدد متساوی میشوند
پس بر این قول باء دایرهٔ معنوی روحانی خواهد بود قوس عددی
زیرکه نصف دور است مساوی قوس عددی بیّنات مانند سین
اگرچه استدارهٔ رقمی و دور صوری جسدانی که در واو و میم متحقق است
ندارد و از دقایق اسرار غامضه که در حقیقت حرف با مضمن آمده
یکی انست که همچنانکه الف در اول باعتبار عدد درجه مقوم مرتبهٔ
درجهٔ اوست همچنین در اخر باعتبار عدد مراتب باسرها نسبت
مقومیّت بر همان سنّت باقی و مستمر است چه عدد اجزاء ستهٔ مراتب
پنجگانهٔ اش صد و شصت و سه است و موجد کلّ موجود که عدد حروف
ستهٔ مراتب اربع الف است مقوم این عدد و دیگر انکه با باعتبار
مجموع درجه و دقیقهٔ فرد اوّلست و مزاج و معشوقش آ چنانچه باعتبار
مجموع مراتب نیز چنین است پس با باعتبار عدد اوّل است و عاشق درجهٔ

الف

الف دیگر انکه در ترتیب عالم حرفی ا قبل از ب واقع است و در ترتیب مراتب
بیّنات و بطون بعد از تا متنبه متیقظ را تنبیه باشد بر اینمعنی که عقل
اوّل بر عالم عقلی را بجملته اوّل و اخر و مبداء و معاد امر الهی و نفس رحمانی
و حقیقت قیومی و ذات فیاضی است تعم شانه و تعاظم سلطانه و اوست
متصل بجناب متعالی ربوبی و مستغرق در مطالعه شعاع بهاء قیومی
و مشاهده نور حق وجوبی و اوّل الموجودات بعد الله سبحانه و از ینجهت
انعالم را عالم امر و ملائکه مقدّسه را ذرّات از مرتبه نامیده اند دیگر انکه
عدد با بحسب درجه و دقیقه مساوی درجه جیم استکه در ترتیب
حروف ثانی درجه با امده تنبیه بر انکه نفس فلک اقصی بل عالم نفوس
باسرها در امر تبه تقدس متشبه بعقل و بوساطت عقل از جناب قدوس
حق تعالی جده مستفید و در مرتبه وجود بعالم عقل متصل است و لهذا
مجموع عالمین عقلی و نفسی را عالم امر و نفوس فلکیه را نیز مانند عقول
ذوات امریه میکویند و عالم نفسی چون عالم عقلی در توجه و انتساب
باستان ربوبیت مقتدا و امام سایر عوالم است و انچه از حکمای راسخین
ماثور است که نسبة الثوانی الی الاول ام جمیع النسب فی الحقیقت در تفسیر
عقول و نفوس که همه ذرّات عقلیه و ارواح قدسیه و هویات امریه اند
و نوع هر شخص منحصر در همان هویت شخصی در هطی چنین روایت
کرده اند نسبة الجوهر الاوّل الی الاوّل القیوّم ام جمیع النسب و این روایت
اصحّ است چه امهیت جمیع نسب حق خصوص نسب معلول اوّلست و جمیع

که اقتداء و تشبیها بالالف رباعیة المراتب و سداسیة الاجزاء و من حیث
الدرجة بازای عالم نفسی و از برای دلالت بر مرتبهٔ نفس موضوع است
بحسب عدد درجه و همچنین بحسب مجموع درجه و دقیقه فرد اول است
که باعتبار درجهٔ اول مراتب جمعیت و حاصل جمع درجه و حروف
سابق آمده و این خاصهٔ اوست چه هیچ حرف و هیچ عدد دیگر را از مراتب
غیر متناهیه اعداد این خاصیت نیست که از جمیع مراتب غیر متناهیه حاصل
اید و جمع این سه درجه تحصیل درجه واو کرده است و باعتبار درجه
دقیقه جمیعا بزبان روحانی عددی ذکر اسم کریم موجد و در مقام
حاصل ضرب درجه در دقیقه ذکر اسم مقدس علیم میکند و بحسب مرتبه
دقیقه حین درجه نون و روحانیت پنجاه گرفته که عدد حرفی و نقاط
واو سه عالم امکانست و بحسب اجزاء سته مراتب اربع صد و شصت و چهار است
بعدد جامع الوجود و مقدمش صد و شصت و سه که عدد جمیع مراتب
با آست و از دقایق حکم و غوامض اسرار انکه همچنانچه الف باعتبار درجه
و باعتبار مجموع مراتب با آست من حیث الدرجه و من حیث مجموع المراتب
بر همان نسبت باعتبار درجه و باعتبار جمیع مراتب مقوم جیم است من حیث
الدرجة و من حیث جمیع المراتب با متنبه متیقظ را از باب تطابق عوالم
مرتبهٔ عقول و مرتبهٔ عالم نفوس و درجهٔ عقل و درجهٔ نفس در انتساب
بجناب متعالی قیومی و ربوبی در استشراق و استفاده از جنبهٔ عالیهٔ
اشراق و افاضه بر سافلات و دیگر نکات حکمیهٔ عالم ملکوتیه که مطویات

مطویه.

مطاوی این اشارات معلوم گردد دال که من حیث الدرجة از برای دلالت
بر طبیعت و بازای عالم طبایع و صور جوهریه موضوع است بحسب درجه
زوج الزوج و نهایت اولی و باعتبار جمع اعداد درجات محصل درجهٔ
یا و عدد عشره است و دو جزء عاد دارد که درجهٔ الف و درجهٔ با است
و مزاج افاده جهٔ جیم و مانند جیم سداسیة الحروف و رباعیة المراتب است
و در مقام حاصل ضرب درجه در دقیقه بذکر اسم مقدس معید و مجیب
روحانیت مرتبه عددی مجموع المراتب بذکر کلمهٔ توحیدیه لا اله الا
الله رطب اللسانست **میقات** حرف ه که چون یا سداسیة الحروف
خماسیة للمراتب است و عادش را که الف است در مرتبهٔ دقیقه بروجه
اتصال یافته است و بحسب طباع اول مداولات اربعه و در دوم است از
ادوار سبعه موضوع است یا از برای امر ابداعی الهی و نفس ایجادی رحمانی
نه باعتبار آنکه شأن ذات قیوم حق و رتبهٔ فیاضیت فیاض مطلق است
چه بهذا الاعتبار موضوع له الف امده بلکه باعتبار نسبت حال انچه براو مترتب
و از او منبعث است اعنی النظام الجملی الابداعی بجملیته و تفاصیل اجزائه
و مراتبه من المبدعات و المکونات که بر مجعول و معلول تقدم ذاتی
دارد چنانچه قبل از این ذکر کردیم یا از برای مرتبهٔ قیومیت و جاعلیت
اضافی و سلطان اشراق و احاطت فعلی قیوم خلاق و جاعل علی الاطلاق
جلت عظمته بنسبت با نظام جملی وجود بشخصیه و قیاس با ذرات تفاصیل
نظام بقضها و قضیضها و صغیرها و کبیرها باسرها که متاخر میباشد

از مضافین در رتبه تاخر بالذات و بحسب عدد درجه فرد اول تام الاستعداد است
و باعتبار جمع درجات که مساوی مضروب درجه اوست در درجه جیم مرتبه
مرکبه خمسه بمنصه ظهور میرساند که عدد رکعات حضریه یومیه مکتوبات
شبانه روز جمعه و اول اوقات طبیعیه است و بحسب عدد تام مرتبتین درجه
و دقیقه مساوی درجه واو است مانند با قیاس با جیم و بحسب حروف
سته مراتب خمس صد و شصت و شش امده که عدد مبدع الوجود است
و مقومش کلمه طیبه لا اله الا الله که مرتبه عددی مراتب چهار گانه
دال است و از غامضات لطیفه و اسرار خفیه انکه چون از احاطه تامه
قیومیت وجوبی حق عز سلطانه کنایت شده است رسمش در حروف
رقمی کتابی محیط دایره تامه و عدد درجه اش دایره تام الاستعداد و مجموع
درجه دقیقه اش عدد تام امده که روح جسد درجه واو باشد و از
اتصال درجه اش با درجه واو که مساوی مجموع درجه و دقیقه اوست
صورت هو متجلی میشود که اسم اعظم الهی است تقدست اسماؤه و ضمیر
نیست بلکه اسمیست مستقل براسه معاد و میعادش ذات حقیقی متعین
صاحب هویت متعینه متشخصه که فی حد ذاته و بنفس حقیقته فاعل
افاعیل و مبداء اثار بوده باشد و در روایت امده از سید الاوصیاء
و یعسوب الاصفیاء مولی الامم و امام الائمه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
صلوات الله و تسلیماته علی روحه و جسده که باسانید معتبره مقول
علیها اکه اسم اعظم اینست یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو اخبر ضمیر

دسم

وسه متقدم اسم مستقل بر اسه و چون هر یك از جاعلیت و فعالیت حقیقی
وجاعلیت و فعالیت اضافی بر دو گونه است امر و خلق و بعبارتی دیگر
ابداع و تکوین صورت رقمی کتابی هم نیز دو چشم کشوده است و بباید
دانست که مرتبه جاعلیت و ربوبیت اول تنزلات و تجلیات ذات حق
قیوم مطلق است جل سلطانه و از ینجاست که در ام الکتاب که سورهٔ
مبارکهٔ حمد است از اسماء صفات رب العالمین تالی اسم ذات امده و الحمد
لله رب العالمین حق حمده **میقات** و او خماسیة المراتب سباعیة
الحروف است چه تکرار ظاهر که مرتبهٔ درجه است در مرتبهٔ بینات که
باطن دقیقه است یا در بعضی از مراتب بطون که ثانیه و ثالثه و رابعه و
خامسه است موجب اسقاط نمیشود چنانچه در حرف الف دانسته
امد بلکه منشاء اعتبار و مناط ارتفاع است فلهذا هر یك از واو و میم
و نون واو در اقلیم نطقی کلامی که بمنزلهٔ قلب عالم حرفیست دایرهٔ تامه گرفته
اند و در اقلیم رقمی کتابی که در انعالم منزلهٔ جسد دارد صورت واو دایرهٔ
است تامه بر راس خطی بل قوسی اصغر از نصف دور و موضوع است
مانند با آ از برای قلم اعلی و مد یمنی که عقل اولست بل از برای جا لکی عالم
عقل ولی نه بماهو هو و نه باعتبار طلب اشراق و قبول فیض از جناب متعالی
نور الانوار که انجهت و ان اعتبار در موضع له ملحوظ بوده است بلکه
باعتبار فعلیت وجوب مستفاد و شعاع ضوء مستعار و بحسب اضافه
افاضه و نسبت اشراق بر سافلات ثم من حیث عدد الدرجه تام و زوج

الفرد و من حیث مرتبه الدقیقه عدد کامل و نهایت ثانیه عددی و فرد اول
و همچنین من حیث مجموع المرتبتین فرد اولست و همچنین من حیث الزائد
با سرها که صد و هفتاد و سه است و زای مانند جیم موضوع امده از
برای نفس اولی که نفس کل است بل از برای کل عالم نفوس ولی نه بما
هی هی و نه باعتبار استفاده و استشراق از جهت علوی و عالم عقلی
چنانچه جیم است بل باعتبار نسبت افاده اضافه اضائه قیاس با مستفیدان
اقلیم استعداد و مستضیئان عالم ظلمات و مرتبه دقیقه اش پیش قومی
ثنوی و نزد فرقی وحدانی است بنابر اول مراتب چهار و مرتبه اخیره
بطون ثالثه است و بنابر ثانی مراتب پنج و بطن اخر مرتبه رابعه ولکن
باتفاق حروف مراتب اربع یا خمس شش است و عدد درجه مساوی مرتبه
دقیقه واو و مجموع درجه و دقیقه بر قول اول هیجده که عدد اسم عظیم
القدس حی و مبلغ مراتب موجودات است و بر قول اصوب هشت که عدد درجه
حا است و حروف سته مجموع مراتب صد و شصت و هشت که عدد اله
کل ما لوه است و از خواص درجه اش که مرتبه کامله و نهایت ثانیه است انکه
جمع درجات تا با او که مساوی ضرب درجه دال است در او محصل عدد حروف
و مرتبه دوم عدد تام است که بیست و هشت باشد و حا که اخر مدارات
و در دوم است مانند دال که اخر مدارات و در اولست موضوع شده از برای
جوهر طبیعت بل از برای عالم الطبایع و صور جوهریه با سرها باعتبار تدبیر
و تسخیر مواد و تصرف و تاثیر در قوابل نه باعتبار سنخ ماهیت من حیث هی

هی

هي و نه باعتبار انفعال و تاثیر از مبادی و علل که ان شاکله دال است و بر قیاس
با وها بحسب دقیقه بر قول مشهور مانند درجه فا و بسیطه است و بر قول
بعضی مرکب ثنوی و علی الاول سداسیة الاجزاء و علی الثانی سباعیتها
و بالاتفاق خماسیة المراتب و من حیث الدرجه زوج الزوج دوم و مجوب
د و حاینش و مقوم مرتبه و مزاج اجزاء عاده اش درجه است همچنا
مقوم و مجوب و مزاج درجه دال درجه جیم و تحصلش از ضرب ب در
د یا از جمع ج یا ه یا ب و بحسب جمع درجات سی و شش که مربع د و
عدد اسم کریم اله است و من حیث ضرب ه فیها محصل درجه میم که مرتبه
بالغه اربعین است و بحسب مجموع درجه و دقیقه مساوی درجه طا و بحسب
اجزاء مجموع المراتب صد و شصت و نه و بقولی صد و هفتاد میقات
طا بحسب طباع اول مدارات تسعه و در احاد و اخر امهات حروف و اصول
اعداد و از اینجهة از برای جوهر ذات هیولی و عالم هیولیات که اخر مراتب
سلسله بد و یه است موضوع شده و باعتبار مراتب خماسی و باعتبار اجزا
مراتب سداسی است و بقولی سباعی بر قیاس انچه کفته امد بحسب درجه
نهایت سوم عدد و از جمع ب و د با ج و یا د و ه حاصل است و دو جزء
عاد دارد که ا و ج است و مزاج الهاد و من حیث جمع الدرجات که مساوی
ضرب ه در ط است تحصیل عدد ادم که اسم اول الاشخاص البشریه است
و تکسیر مساحی سطح اول الاوفاق العددیه میکند چون حقیقت فوق
انحفاظ و حدت و تعین مرتبه عددی است بعینها در هر ضلعی و هر قطر

با اختلاف غیر محصور تطورات و تکثرات اعداد بیوت اضلاع و اقطار
سطح بر مضاهات و محاذات انحفاظ وحدت شخصیه و انفصالات و تبدلات
و انقلابات صور جوهریه نوعیه و شخصیه لا الی نهایة چنانچه در کتاب
ایماضات و تشریقات بفضل الله العظیم بیان آن کرده ایم و ط حاصل
عرش سطح و فوق آمده است پس علاقه ارتباط و اعتلاق میان ط و
هیولی و همچنین میان ط و عقل هیولانی نفس ناطقه آدمی حکمای راسخین
را باعث بوده بر وضع ط تارة للهیولی و اخری للعقل الهیولانی و مجموع
درجه و دقیقه ط مساوی درجه یا و جمیع اجزای مراتبش صد و هفتاد
که عدد اسم مقدس قدوس و اسم رفیع المرتبه منیع است و بمشرب بعضی
صد و هفتاد و یک که عدد اسم سامع و مزاج اجزاء عادة اش شصت و
یکست و یا که اول مدارات تسعه و در عقود عشراتست و بحسب نسبت
با سایر مدارات درین دور حیز الف دارد در دور احاد مراتب و اجزای
مراتبش بر قیاس انچه در حروف متقدمه ذکر کردیم مستبین و تکرارش
در رابعه که خامسة المراتب است معلوم و مزاج اجزای عاده در درجه اش
درجه حا و مجموع درجه و دقیقه اش یازده که اول اعداد مرکبه و عدد
اسم اعظم هو و عدد رکعات صلوات یومیه سفریه است و انچه بعضی از علمای
علوم حقایق در تفسیر حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و قوموا
لله قانتین گفته اند صلوة وسطی که بر قول اظهر بصلوة ظهر مفسر شده
نماز جمعه است اعنی وظیفه متاصله وقت ظهر روز جمعه که سید الایام

و روز

و در روز خاص سید المرسلین است صم عم از جام این بیان آب رجحان میخورد
چه رکعات فرایض یومیه ایام سفر یازده است و رکعات مفروضات یومیه
حضریه در روز جمعه پانزده و در سایر ایام هفده و عدد پانزده بین
العددین متوسط و من حیث الفضل و الشرف بر هر دو متفوق است
و اختصاص بمرتبهٔ این عدد و فضیلت این وسطیت از وظیفهٔ وقت ظهر
جمعه ناشی پس فریضهٔ جمعه باسم وسطی از فریضهٔ ظهر سایر ایام احق باشد
و نیز نماز جمعه در وقت معین خود موسطست میان دو نماز فریضه
خطبتین که در حساب صلوة فریضه است بجای دو رکعت از فریضه متصله
بفریضهٔ جمعه و غیر از جمعه هیچ فریضهٔ مکتوبه این حال ندارد و قوموا الله
قانتین بعد از ذکر صلوة وسطی نیز بنا بر شدت علاقه نماز جمعه بقنوت
و تعدد قنوت در خصوص این فریضه تایید این احتمال میکند و چون
در تضاعیف جدولات مبین آمد که نسبت عقل با نظام وجود نسبت
نقطه سیاله راسمه است با خط مرتسم بر سطح و شعله جواله مستدیره
با دایرهٔ مرتسمه در حس و همچنین نسبت هویات امریه عالم امر من العقول و
النفوس با مکونات عالم الخلق من الصور و المواد جمیعا و امر الهی قیومی و فیض
فعالی وجوبی که تعبیر از آن بنفس رحمانی ربوبی شایع آمد بمنزلهٔ محرکی
که آن نقطه و آن شعله را در دست قدرت گرفته بقوت صنع بر وفق مشیت
سیلان و جولان میفرموده باشد و در رجهٔ حرف یا از ضرب در جرها
که حرف امر و مشیت و جود و فعالیت فیاض حق است عز سلطانه در درجه

یا که حرف ماهیّت و انیّت عقل است حاصل می آید و همچنین از تغییر اعتبار
درجه الف که حرف امر و ابداع و فیض و مشیّت و وضع فعالیّت است و نیز
از جمع ب که حرف عقل است با ح که حرف عالم طبیعت است و از جمع در چنین
ج و ز که هر دو حرف نفس اند بدو اعتبار و از جمع درجهٔ دال که حرف
طبیعت است با درجه واو که حرف عالم عقل است و عقد عشره کمال مرتبه
و نهایت رابعهٔ عدد و غایت سیر و منتهای تکرّر واحد عددی است که
مرتبهٔ زوجیّت اثنین در میدان عقد یتش پنج بار و دایریّت مرتبه خمسه
دو بار جلوه نموده است بناء علی ذلک کلّه ائمه افاخم حکمت و اساطین
علمای حقیقت حرف ی را یکبار از برای اثر نسبت ابداعی فعالیّت ایجادی
موجد حق و مبدع مطلق جلّ ذکره بالاضافة الی شخصیّة نظام الکل
علی الاطلاق وضع کرده اند و یکبار دیگر از برای منسوب الیه که شخص جملی
نظام کل عوالم وجود باشد باعتبار مراتب مترتّبه معلولات که قطر دایرهٔ
کلّ عالم امکانست متقوّم از دو سلسلهٔ بدویه و عودیه و هر یک از
از پنج مرتبه متاصّله متحصّل **میقات** نسبت حرف کاف در دور
عشرات با حرف یا نسبت با است در دور احاد با الف و تحصّلش از ضرب
ه است در د و نیز از ضرب ب در ی خماسیة المراتب است و سداسیة
الاجزاء عدد درجه اش بیست که عدد ودود است و هادی از اسماء
مقدّسه حسنی و العددیست زاید که محبوب و مزاج اجزاء صاده اش بیست و
دو که عدد اسم مکرّم حبیب است و مزاج بیست و چهارده که عدد اسم واشح

الفیض

الفیض وهاب واسم دائم الرشح جواد است واین از کنوز خزائن اسرار الهی است
واز لطایف اسرار انکه ک از تثنیه ی حاصل است و ی مساوی هر یک
از داو دو و دو د تکرار دو است حقیقة وظاهر او جیب تکرار حب حکما
و باطنا چه ح مزاج ی است و ی مزاج چهارده و سری دیگر لطیف انکه
عدد مجموع درجه و دقیقه کاف صد و یک است و عدد مجموع المراتب ش که
ک ف ل م ی باشد صد و هشتاد و یک که عدد اسم عظیم المرتبه فعّال
است و فضل ان بر مجموع المراتب حرف یا که صد و هفتاد و یک است عدد
درجه یا که بعینه فضل ک است بر ی وچون ک از ضرب ه که حرف
افاضهٔ فعالی و احاطهٔ قیّومی است در د که حرف عالم طبایع و صور جوهریه
بسیطه است حاصل است حکماء الهیّین و عقلای متالهین ک را اشاره
از برای خصوص افاضهٔ خلقی و امر تکوینی الهی و ایجاد صنعی فیاضی وضع
کرده اند و تارهٔ اخری از برای متعلّق ان که مکوّنات عالم خلق و کاینات اقلیم
صنع و مرکبات سلسلهٔ عود بوده باشد بمقتضای کاف و نون کن بر حسب
اقتضای عنایت سابقه فیاضی و مشیّت بالغه قیّومی حکیم علیم جلّ عزّه چنانچه
در تنزیل کریم فرموده یدبّر الامر من السّماء الی الارض هو اوه امشاج امنی و
نطفه کیانیات از اصلاب رشحات اباء علوی در ارحام استعدادات امّهات
سفلی قرار گرفته هو الّذی یصوّرکم فی الارحام کیف یشاء بتدبیر علم و حکمت
و لاید موالید ثلثه و حوادث کونیه را تصویر و تقدیر کرده پرورش میفرماید
و بعد از کمال نصاب استواء استحکام رابطه تاثیر و تاثر تکون و تولد کاینات

بتدریج صورت می بندد وحرف لام در نسبت با یا چون جیم است بنسبت
با الف همچنانچه ج از سه تجلی آ حصول حصول می یابد ل نیز از سه جلوه
ی تحصل میپذیرد وعددش کرسی است ضعف وفق طبیعی اول واول
الاوفاق بایستی الزوجی الطبیعی وعددیست زاید مزاج اجزاء عاده آنش
چهل ودو اعنی مجموع ودو دو جیب که جامع ک ومزاج ک است وتحصلش
از ضرب هج است که حرف احاطهٔ قیوم حق واضافه فیاض مطلق واز دو جهت
محیط دایرهٔ تامه است در درجه داد که حرف فیض عالم عقل واز دو حیثیت
صاحب ظهور دائر و سیر استداریست ونیز از ضرب درجه جیم که حرف عالم
نفسی است در درجه ل که حرف ابداع کلی مبدع کل جل ذکره وتشخص جمل
نظام عوالم موجوداتست وباین اعتبار کال درجه جیم است چه مبلغ درجه
لام در ج آمده وهج بعدد درجه یا که جامع مراتب عدد ونهایة النهایات
است ونیز هج در مرتبهٔ درجه اش شش بار جلوه کرده است بعدد
درجه و یاد که عدد تام است و و پنج بار بعدد درجه هج که عدد اول فاضل
مستدیر است بناء علی لحاظ هذه الحیثیات اولوا الایدی والابصار علوم
حقیقیه لام را یکبار از برای امر افاضی ابداعی وافاضه ربوبی قیومی
باعتبار فاعلیت وغائیت ومبدئیت ومعادیت نسبت با کل عالم امر
بخصوصه وضع کرده اند ویکبار دیگر از برای متعلق این افاضه وتائیر
وفعالیت وتقویم که عبارتست از مجموع عالم امر وجمیع مراتب ابداعیات
من العقول والنفوس باسرها فی وجودها وتمامیتها وبدوها وعودها

وباید

۱۰/

و بباید دانست که حرف لام سداسیة الحروف ثلاثیة المراتب است و درجه
اش در مرتبهٔ ثانیه که ثالثة المراتب است تکرار یافته است و این تکرار جلوهٔ
مرتبهٔ ظاهر است در بعضی از مراتب باطن و مستوجب اسقاط نیّت چنانچه
در نسبت امده و عدد مجموع درجه و دقیقه اش هفتاد و یك که عدد اسم
حاسب و مقوم اسم عظیم القدر کثیر الفیض باسط است و عدد مجموع المراتب
که لام ل ف ی باشد صد و نود و یك که عدد اسم مکرّم حبیب القلوب
و مقوم اسم طیّب الرشح حبیب القلوبست و فضل ان بر مجموع المراتب کاف
بقدر فضل درجه بر درجه همچنانکه تفاضل میان مجموع المراتب کاف
و مجموع المراتب یا بمقدار تفاضل بین الدرجتین است **میقات**
میانهٔ لام و الف علامة ارتباطیست متکرّر از جانبین چه همچنانچه
آ اوّل مرتبهٔ دقیقهٔ ل که باطن مرتبه است امده ل نیز در صدر مرتبهٔ باطن
آ که مرتبهٔ دقیقه هست نشسته و این تکرار ارتباط از طرفین است لام قائم
است بقائمهٔ مستقیمه که انخط استقامی الف است و نیز صورت رقمی ل او
و قاعدهٔ مستدیره که قوس استداری نون است و در تضاعیف اقاویل
سابقه معلوم امد که الف عبارت از خطی است مرتسم از تکرّر ظهور نقطه
سیاله مستمرة الذات غیر مستقرة النّسبه در حدود مختلفه مسافت که
ان نقطه بمنزلهٔ وحدت عددی و ان خط اوّل تعیّنات او ست و سایر حروف
از اختلاف تطوّرات رو حاصل و اصل خط بحسب نظر اوّل دو قسم است
مستقیم و مستدیر و باقی اقسام خطوط منحنیه از یکی ازین دو ملخوذ است

یا از هر دو بطریق تحلیل یا ترکیب و عند التحقیق اصل خطوط مستقیم است
و مستدیر از و مأخوذ اگرچه استقامت و استدارات از فصول منوع
اند که تبدل آنها مبدل جوهر حقیقت است نه از خواص و عوارض
مصنفه پس لام بحسب انبساطی صوری جسدانی که در تمادی جوهر کتاب
او متشکل شده و ممر ادراک آن حس بصر آمده اشارتست بوجود منبسط
بر همه کل اعیان موجودات و وحدت متکرر در حقایق انواع اعداد سار
در خصوصیات مراتب کثرات و بحسب انخراطی معنوی روحانی که باعتبار
بجوهر روحانیت عددی و تقرر در مرتبه کمالی در سلک غسات عالم امر
و ارتباطی حقیقی عقلانی که با قدسیات اقلیم عقل دارد و سبیل ادراک
آن تعقل قوت نظری است و از جهت خصوصیت این مرتبه کمال و رتبه
این درجه روحانیت مستحق آن شده است که حرف عالم ابداع بوده دلالت
بر امر افاضی ابداعی کند و علامت ابداعیات عوالم نوریه و اقالیم قدس بوده
باشد حکایتست از جامعیت مراتب و وجوه کمالات و احاطت بشعوب
قبایل موجودات که هست تقدس از علایق ماده و شان ارتفاع از افق
زمانیات است و همچنین بحسب اختصاص استیعاب شمولی قیاس ما جدود
امتداد مسافتی که در قطع مسافت نطقی کلامی یافته است و رابطهٔ اتصالی
که با الف بان اعتبار محکم کرده از طرف لسان جلوه ظهور نموده در مرتبه
درجه هیئت آن ظاهر ساخته و تجدد لقصی المخارج در مرتبه دقیقه
رجوع کرده با صورت آن متصل شده باز در همین مرتبه نهایت افق

شفه

شفہ غوص نمودہ دایرۂ تم رسم کردہ است ومسلک ادراک ان حسن سمیع است
کنایت امدہ از انکہ عالم امری واقلیم قدسی کہ مدلول وموضوع لہ
لام است مشتمل است برجمیع صور اشتمالاً فعلیاً ومحیط است بجمیع
مراتب احاطۂ فعلیت ازجامعیتاین جہات ازجہۂ این جامعیات
مرتبۂ درجۂ آن فضیلت این استکمال وشرف این استحقاق داشتہ است
کہ اورا من حیث الکمالیۃ والجامعیہ مضعّف ومکرر کردہ نہ بر سبیل
انکہ مقصود ازاین تثنیہ وتضعیف خصوص مرتبۂ اثنینیت بودہ
باشد بلکہ براین وجہ کہ مراو تکریر وتضعیف باشد مرۃ بعد اخری
لا الی نہایۃ برسباق انچہ در تثنیہ حنانیک ولبیک وسعدیک گفتہ
اند ان دو لام راکہ مرتبۂ سین سویت عدل واعتدال واستوا است
برعرش کمال دارد ازجہۂ مبداء وازجہۂ منتہا محاط الف وہا کہ
ہردو حرف مرتبۂ کمال فیاضیت وجوبی ومحیطت قیومی وحدت حقہ
واحد حق قیوم واجب بالذات اند جلّت عظمتہ بدو لاعتبار چنانچہ معلوم
گشتہ است داشتہ کلمۂ کریمہ عظمتہ المجد مجیدٌ العز اللہ را اسم ذات حق
وعلم کمال مطلق موجود حقیقی قیومی واجبی جامع جمیع جہات کمالات
مطلقہ بمحوضت حیثیت جامعہ قدوسیہ وجوب ذاتی سازند این
اسم عظیم اسم اعظم کہ حریم سلحت کمالش امّ القری واصل المعادن
کمالات سایر اسماء مقدسہ الہیہ است واو مجمل کمالات مطلقہ
حقیقیہ وجمیع اسماء کمالیہ تقدیسیہ وتمجیدیہ تفاصیل کمال مجدد

جلال اوست بحسب عدد شصت و شش است و بعبارتی دیگر مجموع اول اعداد تامه و عددی نا ید که کمال مرتبهٔ اعداد تام باشد و شصت و شش عدد زاید محبوب و مزاجش هفتاد و هشت که عدد عدد و عدد اسم مقدس حکیم است و آن نیز عددی است زاید مزاجش نود که عدد اسم مکرم ملک و اسم کریم ولی الجود است و انهم عددیست زاید مزاجش صد و چهل و چهار و آن نیز عدد زاید است مزاجش دویست و پنجاه و نه که عددیست ناقص فرد الفرد مزاجش هشت که زوج الزوج دوم و ضعف زوج الزوج اول و عددیست ناقص مزاجش هفت که فردی اول و عدد کامل است و این خاصیت که خاصهٔ شصت و شش امده مفتاح خزاین کنوز اسرار است والله سبحانه ولی الفضل والطول و مفیض العلم والحکمة

میقات از لطایف نکات این مقام است انکه در کلمهٔ طیبهٔ توحید اعنی لا اله الا الله حرف غیر حروف اسم اعظم الله نیست چه مادهٔ ترکیبش الف و لام و ها است پنج ل و پنج ا و دو ه که مجموع دوازده باشد که عددیست زوج الفرد زاید ضعف عدد تام حاصل از ضرب ب که در د که دو حرف عالم عقلند و از ضرب ج که حرف نفس است در د که حرف طبیعت است و مزاجش که شانزده است زوج الزوج و مربع او بعه است از جهة استجماع این فضایل عدد بروج و عدد شهور دوازده شده است و اسماء مراتب عدد نیز دوازده امده از یکی تا ده و یازدهم صد و دوازدهم هزار و اسماء سایر مراتب متوسطه بین مراتب العقود

از همان دوازده اسم حاصل می اید بتضعیف وتکریر وهمچنین عدد نقباء
بنی اسرائیل وعدد اوصیاء خاتم النبوة صلعم دوازده دوازده امده از
بدایع اتفاقات انکه حروف کلمهٔ شریفهٔ اسلامیه محمد رسول الله نیز دوازده
وحروف هر یک از کلمات ایمانیه علی وصی الرسول وعلی امام الوری
وعلی مظهر الهدی دوازده وهمچنین حروف ورثهٔ سید المرسلین دوازده
حروف سادة اهل الجنة نیز دوازده است هیئت حروف کلمهٔ توحید در
وضع کتبی رقمی بر ارتفاع استقامت و احاطهٔ استدارت لمدهٔ الفات
واحده لامات مستقیم ودو هاء آن قواعد لامات مستدیر همه بحسب حقیقت
مقداری واتصال امتدادی از سیلان سریانی وتکرر ظهوری نقطهٔ
بی شوب حلول ودخول وشائبهٔ قیام وحصول مرتسم ودر وضع نطقی
تلفظی بر بسط حنک وفتح شفتین وحبس نفس واطلاق هواء اعتدال
تضییق وتسلیس مخرج با قبض عضلات مقتصر ومراتب عددی مادهٔ
ترکیبش منحصر در واحد وخمسه وثلاثین واحد عددی بوحدته العددیه
وذاته الشخصیه ظل ذات واحد حق قیومی واول تنزلات وحدت حقیقی
احاطی واطلاقی چه وحدت حقیقی احاطی اطلاقی از حد ودسموت نظر
وجهات اشارات عقل متعالیست وخطوط شعاعی ادراک عقول بسطح
حریم کنه ذات او نمیرسد بلکه نهایت منفذ سهام نظر وعنایت مطمح
انظار قیاس اذیال ملابس تجلیات واطراف مظاهر تنزلات او تواند بود
که محوضت حقیقت وحدت حقیقی وصرافت اطلاق وجوب ذاتی شوائب

دوسی وثنویت منزّا من جمیع الوجوه وبجمیع اعتبارات از استان قدوسیت
خود رانده واز بارگاه جلالیت خود دور کرده است بخلاف وحدت عددی
که ثنویت تحلیلی اعتباری را محتمل ومتحمل است پس واحد عددی که مرتبهٔ
الف است اوّل مراتب تنزلات وحدت حقیقی باشد ونسبت سریان ومکرّ
حصول او بانواع اعداد در غایت مناسبت باسریان احاطی وتجلی ظهوری
واحد حق که عین وحدت حقیقی است در مراتب کثرات تقرر واعداد وجودی
برابطهٔ امتزاج واتصال وبی شائبهٔ حلول واتحاد ازینجهت قومی الف را
اشارت بمرتبهٔ کنه ذات احدیت داشته اند وشریک ما در رسالهٔ نیرین
وغیرها با ایشان موافقت کرده چنانچه فیما سلف معلوم امد وخمسه که مرتبهٔ
روحانیت هو از جملهٔ تطورات الف وتکررات واحد عددی که مرتبهٔ روحانیت
الف است بفضیلت کمال اوّلیت ومحطیت استدارهٔ تامه ممتاز ومتخصص
وثلثون که مرتبهٔ روحانیت ل است بکمالیت مرتبهٔ ج ومزیت علاقهٔ
جامعیت عالم امر واشارت بانبساط نور وجود بر اعیان موجودات متمکن
ومتعین است وچون حقایق این معانی در دایرهٔ ملاحظه بر مرکز تعمق
وتدبر برتبهٔ استقرار ونصاب استوا کرد مستبین اید که کلمهٔ کریمهٔ توحید
همچنانکه در دلالت جعلی وضعی مجموعه تفاصیل وفهرست تکاریر اجزای
جوهر لفظ الله استکه بر معنی توحید دلالت میکند بی مدخلیت غیری
همچنین در دلالت عقلی حقیقی بحسب قوام وحدت ووجود وطباع معلولیت
وامکان وبلحاظ خواص حقایق وغرایز ماهیات نسخهٔ تفاصیل وفذلکهٔ

تکاریر

تکاثیر مراتب تنزلات و تجلیات وحدت حقه حقیقیه است که بر حقیقت
توحید دلالت دارد بی مداخلت امری و معاضدت غیری چه مراتب اکوان
و عوالم امکان و اطوار وحدات و اعیان وجود همه تطورات فیض و تجلیات
مجدد اظلال نور و اشعهٔ ظهور وحدت حقیقی قیومی وجوبی اند و تشخص
جملی نظام کل باعتبار وحدانیت شخصیت و امتناع احتمال تعدد و تکثر که
طباعی جوهر ذات و ارتباط لزومی و اتساق طبعی میانهٔ مراتب اجزاء که لازم
هویت وحدت شخصی اوست در اداء این شهادت و بلاغ این دلالت ابلغ
و احکم و اقوی و اتم است چنانچه گفته اند ابی النظام شمسین فکیف لا یابی
المتین و قران حکیم میگوید لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا پس تشخص
و وحدانی اجمالی نظام جملی وجود که انسان کبیر است بحسب ترکیب شخصی از
حروف وجودیه کتاب تقریر که تفاصیل مراتب و هویات موجودات است
کلمهٔ کریمهٔ لا اله الا الله الملک الحق المبین است که دلالت تام حقیقی
دارد به حقیقت توحید علی ابلغ الوجود و اقوم السبیل و هم چنین نزلات
موجودات باسرها همه بمنزلهٔ کلمهٔ توحید و آیهٔ تقدیس و تمجید اند و ضمان
بسط این مباحث بر ذمت کتاب تقدیسات و کتاب تقویمات و تصحیحات است
میقات حرف میم از دوایر ثلث حروف دایره و بحسب طباع اول
دور چهارم از ادوار سبعه و اولین مدار از مدارات اربعهٔ این دور
بحسب رتبهٔ مراتب ادوار ثلثه عددیه مدار چهارم از مدارات تسعه
دور عشرات است که نسبتش درین دور با حرف یا چون نسبت دال است

در دور احاد باحرف الف ودباعیته المراتب سداسیة الحروف است
باعتبار مرتبهٔ درجه که در مرتبهٔ دقیقه جلوه تکرار نموده روحانیت بالغیث
عدد اربعین و نصاب کمالیت مرتبهٔ درجهٔ دال دارد که از ضرب و در ی
وهم چنین از ضرب هٔ در هٔ متحصل می اید وانعددیست زوج الفرد
زاید که قسمت تنصیفی صحیحش بمرتبهٔ خمسه منتهی میشود و محبوب ومزاجش
درجهٔ نون است اعنی مرتبهٔ خمسین که عدد مرتبهٔ دقیقه اوست اعنی میم
عدد نون است پس بحسب مزاج نیز در مرتبهٔ دقیقه تکرار کرده است هم
چنانکه بحسب جوهر حرف و بحسب روحانیت عدد وفضیلت این تمامیت
استدار از خواص دایر میم است و باعتبار مجموع درجه دقیقه خلق مت اسم
سنی المجد ملك واسم فایض الرشح ولی الجود ور روحانیت مرتبهٔ تسعین
دارد که نصاب کمال درجهٔ طا وعددیت درجات قوس ربع دور مخصوص
شده که در علوم تعلیمیه از اقوس تام ومتمم هر قوسی را تا بان درجه تمام
القوس میکویند از انجهت که جیب قوس ربع اعظم جیوبست و جیوب
مقادیر قسی است علی الاطلاق و نیز ربع دور مقدار زاویه قائمه است
که صاحب نصاب تمامیت مسند نشین مرکز اعتدال است و باعتبار
مجموع المراتب که م ی ک م ی ا ل ف باشد روحانیت از بیست و یك
کرفته است که عدد هر یك ازین سه اسم فیض طلسم فایض البرکات عظیم
الفیوضات است مسبب الاسباب منعام نافع وفضل ان بر مجموع المراتب
لام ی است که قلب میم وصد که مرتبهٔ دقیقه امده وان بعینه فضل درجه است

نود درجه

بر درجه برهان نسبت که میان لام و کاف و میان کاف و با اگر نشست و سم
را با الف علاقه ارتباطی متکرر از جنبتین هست که درجهٔ آ در ثانیه
بطون م و درجه م نیز در ثانیه بطون آ جلوه نموده و لام را با الف
این علاقه اکیده متکرره از جنبتین اکد است که درجه هریك در دقیقه
دیگری واقعست و با لام نیز علاقه متکرر دارد اضعف از انچه نسبت
با الف است که درجه م در دقیقه لام و درجه ل در ثالثه میم وقوع
یافته و مطاوی این اسرار و بر نکات غامضیه حکمیه که استخراج انها و
ظیفهٔ قریحه متوقد بوده باشد منطویست بنا برین غوامض حقایق در
صدر سور فرقانیه الم برا این ترتیب واقع شده است و م بحسب هشت رقمی کتابی
با و که حرف عالم عقل است رابطهٔ مناسبتی مستحکم ساخته است بر سبیل
انعکاس چه دایرهٔ راس و در جهة تحدب قوس ذیل امده است که جهة شمال است
و در دایرهٔ راس م در جهة یمین بر قائمه خط منازل تقدم گرفته است هم
چنانکه ل را نیز یا با یا که نیز حرف عقل است باعتبار هیئت رقمی نسبت
تعاکس یمینی و شمالی واقعست و بالجمله بلحاظ این خواص و خاصیات و علاقات
و مناسبات باعث بوده که در بطون حکمای شامخین و در بطون علمای
راسخین حرف میم را وضع کنند تارة از برای خصوصیت امر ابداعی و تاثیر
افاضی و قیمومت ربوبی و احاطت قیومی و اشراق نور فیاضی من حیث
الفاعلیة و الغائیة و المبدائیة و المعادیة بنسبت با انوار عقلیه قاهره عالم
عقلی که اکرم القبیلتین و اشرف القریبتین عالم امری اند و تارة اخری

از برای متعلق این ابداع و افاضت و اشراق و احاطت که انوار قدسیه عالم عقول اند
باعتبار ارتباط و اعتلاق بجناب قدوسی مبداء بدو اولیت جاعلیت تفرد
و اخریت علیت تمامی و مبدائیت فیضان بدوی و معادیت مصیر عودی و انچه
شریک ما در رساله نیروزیه گفته است فیما سبق در رشته نقل کشیده شد
که چون نم از ضرب هج در ح حاصل است و حا حرف طبیعت است بماهی مضافة
و ها حرف مبداء المبادی جل سلطانه من حیث هو مضاف پس میم باید که از
برای نسبت خلقی و از برای متعلق این نسبت که کل عالم خلق است موضوع بوده
باشد پیش ما مکیل مکیال صحت و موزون میزان استقامت نیست چه معلوم
امد که میم معراج کمال دال است و دال حرف طبیعت که جوهر سایری در جسم
و مبداء قریب افاعیل ذاتیه محل است و عروج کمال اعتبار طبیعت انست که
از نقصان جسمانیت و خساسه هیولانیت و سفالت حلول بیرون امده شده
احاطت روحانی و سلطان استیلای عقلانی و کمال نفاذ تدبیر و قوت
مبدائیت اثار و استعلای درجه تقدس بمیدان حکم اید و از اینجاست که
اطلاق طبیعت مدبره جزئیه بر نفس ناطقه مجرده و اطلاق طبیعت کلیه بر عقول
فعاله و اطلاق طبیعت فعاله کلیه حقیقیه که مدبر و ممسک و حافظ و مقیم دوام
و مقوم قوام نظام کل است بر عنایتا ولی در اصطلاح راسخین حکما شایع است
و شریک ما خود در کتاب برهان و طبیعیات و الهیات شفا بناء کلام
بر اساس این اصطلاح نهاده است و عبارتش را بعینها نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی
در حرف فا و این از ان مقوله اصطلاح است که بر طباع فلکی طبیعت خامسه

اطلاق

اطلاق کنند چنانچه در اشارات و شفا و ما فی مرتبتهما من کتبهم متکرر
الورود است و بر قوّت عاقله حاسه ساد سه اطلاق کنند چنانچه ارسطوطا
لیس در اثولوجیا کرده است و ما هم در کتب خود کرده ایم و نیز این اصطلاح
توسعی در رسید علوم لسانیه که معانی و بیان باشد بایستی از بلاغت
موسوم بصنعت مشاکله و صنعت ازدواج و اطلاق مکر الهی و کید الهی
مثلاً ازین بابست و الحمد لله وحده **میقات** پس در دایرهٔ تامة الکمال
کاملة النصاب میم باعتبار اول که از برای قیومیّت وجوبی مبداء و معاد
نظام وجود که مبداء سلسلهٔ بدو و منتهای سلسلهٔ عود و اوّل و آخر
و مبداء و معاد هر ذره از ذرّات نظام کلّ است موضوع باشد م درجه
میم مبدائیت و م دقیقه میم معادیّت و ی متوسّطه بمنزلهٔ قلب که اولی
طبقین دقیقه امد غایت جمعیّت و کمال جامعیّت مرتبهٔ جامعهٔ بدایت
و نهایت است و باعتبار ثانی که موضوع باشد از برای متعلّق تربیت ایمرتبهٔ
وجوبیّهٔ قیومیه و هو العالم القدسی العقلی م درجه میم ملکوت اعلی
که عقل است خواهد بود و م دقیقه میم ملکوت ادنی که نفس است اشارت
بآنکه نفس مطلقا خلیفه عقل است هم چنانچه قلب و روح بخاری که در قلب متولد
و بشعب ثلث روح حیوانی و روح نفسانی و روح طبیعی منشعب خلیفه
نفس ناطقهٔ انسانی و دماغ خلیفه قلب و نخاع خلیفه دماغ است و ی
طبیعهٔ اولی دقیقه اشارت باجتماع جمیع شئون و اشتمال بر جمیع صور و توابع
بود که در این اعتبار م درجه و م دقیقه هر دو ملکوت اعلی بوده باشد کنایت

ازانکه نفس ناطقهٔ بشری در مرتبهٔ استتمام عقل مستفاد و استکمال نصاب
تألّه و تقدّس و مهاجرت اقلیم حس و در قفص عام هیولی که همان تا آدم
حقیقت قریهٔ ظالمهٔ تنزیل کریم ربّنا اخرجنا من هذه القریة الظالم
اهلها است از استحقاق نفسیت منسلخ گشته مستحق اسم عقل و منخرط
در سلک ملکوت اعلی میشود پس عالم عقل همچنانچه در سلسلهٔ بدو اولی بود
در سلسلهٔ عود مرتبهٔ اخره می آمد و چنانچه میم حرف دایر است موضوع
میم که بملکوت اعلی باشد نیز دائر و از اوّل دایرهٔ نظام کلّ وجود باخر دوی
سایر میگردد و ان نفس مقدّس که در حاق الکمال عرض المراتب الکمالیه و طبقهٔ
اخیرهٔ اخیرة المراتب سلسلهٔ عودیه باشد چون بمنزلهٔ عقل اوّل که اوّل طبقات
ملکوت اعلی است میشود پس رتبهٔ کمال عقل و حقیقت محمدیّه تعبیر از
انست در اوّلین طبقهٔ اولی المراتب و اخرین طبقهٔ اخیرة المراتب ظهور می یابد
و اوّل و اخر تجلّیات نور الانوار در جوهر ذات قدسیّه او جلوهٔ انحصار
مینماید و میم که حرف ملکوت اعلی و عقل اوّلست حرف جوهر نفس ناطقهٔ
انسانی و حقیقت محمدیّه نیز می اید و این سرّیست ربّانی و علمی است الهی که
صوفیه از سرمایهٔ تحصیل و تحقیق ان مفلس و کوتاه دست بوده اند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعضی از حکمای الهیّین
میم درجه را میم مجرّدات گرفته اند که مطلق عالم ملکوت باشد و میم طبقهٔ
اخیرهٔ دقیقه را میم مادّیات که عالم ملک باشد علی الاطلاق ازانجهة که عالم
ملک فرع عالم ملکوتست و میم متوسّط را با عالم مثالی که واسطه و برزخ است

میانهٔ

میانه و مأوی با اشارت بمراتب عشر بدوئیه و عودیه یا بجامعیت قوت
فعاله جامعه من حیث الافاضه والتفصیل و جامعیت قوت منفعله
جامعه من حیث الحایله والانفعال و بالجمله حرف میم بحسب درجه دقیقه
بذکر دو یا مالک الملک والملکوت و در دایه ملک آ عنی قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء الایه رطب اللسانست **میقات** حرف
نون در دور عقود عشرات بحسب نسبت با یا چون ها آ است در دور
احادیه نسبت با الف و از دوایر ثلث حروف دایره است سداسیة المراتب
و حروف شش مرتبه اش هشت است ن و ن ا ل و م ی م باعتبار درجه
روحانیت مرتبه پنجاه دارد که عدد عالم حروف و نقاط باشد و از ضرب
ه د ی حاصل اید و ان عدد یست زوج الفرد ناقص مزاج مجموع بشر
چهل و سه که فرد اول و عدد اسم جلی است و باعتبار مجموع درجه دقیقه
صد و شش که عدد اللهم و باعتبار مجموع المراتب دویست و شصت و هفت
که مقوم عدد اله العالمین است چون ن مضروب سه گردد ی و از جمع
نسبتین تکوینی و ابداعی و خلقی و امری طرفین وجود اعنی ک و ل حاصل
و من حیث المرتبة العددیه بمنزله جمیع حروف و نقاط و من حیث کمال
نصاب الدرجات والبطون بالغ التمام تمامیت مراتب است درجه و دقیقه
و ثانیه و ثالثه و لو بعه و خامسه و من حیث حروف المراتب کامل النصاب
مرتبه ثمانیه ازواج بود موضوع امداد برای مجموع ابواب کتاب عوالم امکان
و بسایط و مرکبات حروف و کلمات نظام وجود و همچنانچه در دایره حرفیه نون

اوّل با اخر و درجه بدقیقه امده است در دایرهٔ وجودیّه امکان نیز اوّل عقل
محض مجرّد مقدس و اخر عقل مستفاد نفس مجرده مستکملة القوّتین العاقلة
والعاملة است نون دایره عالم امکان باشد نون درجه قوس سلسلهٔ بدو
ونون دقیقه قوس سلسلهٔ عودیه و واو وسط که روح عدد تام دارد داشارت
بتمامیّت نظام جملی سلسلتین که نظامی دیگر اشرف واتم ازو در دایره امکان
ذاتی صورت پذیر نیست یا نون درجه قوس عالم امر و نون دقیقه قوس عالم
خلق یا نون درجه قوس عالم اعلی و نون دقیقه عالم اسفل و واو وسط تمامیّت
هریک از عالمین و تامیّت نظام مجموع العالمین با توسط واشارت بوجوب
بالغیر که هیچ ممکن موجود ممکن الانسلاخ ازان نیست لما قد تعرّفت ان کل
ممکن محتف بوجوبین بالغیر سابق و لاحق درین مقام نکته بغایت
لطیف و دقیق دانستنی است تقریرش انکه نون حرف امکانست و با و حرف
وجوب و توسط و میان نونین درجه و طبقهٔ اخیره دقیقه اشارتست
بانکه حقیقت امکان سلبی است بسیط قیاس باصل جوهر ذات من حیث هی
ولکن حین تقرّر الذّات فی الواقع و وجودها من تلقاء الجاعل لا حین لا تقررها
فی نفس الامر و بناء اینمعنی است که شریک ما در کتاب شفا و مباحثات و تعلیقات
و ما در کتاب افق مبین و در ایماضات و تشریقات و در تقویمات و تصحیحات گفته ام
الامکان بالقوه اشبه منه بالعدم و معدوم بما هو معدوم متّصف بامکان
نمیباشد بلکه معنی ممکن معدوم انست که هرگاه متقرّر شود و موصوف بامکان
خواهد بود نه انکه در حین عدم ممکنست همچنانچه معنی امتناع ممتنع انست که

بجز

بر تقدیر تقرر وصف او امتناع خواهد بود نه انکه ممتنع است بالفعل پس معلوم
شد که اگر افاضۀ جاعل نبوده باشد حمل امکان بر ماهیت صحیح نیست از ان
حیثیت که مفهوم موضوع صاحب ذات متقرره نیست الا بافاضة الجاعل
فضلا عن الوجود و الوجوب پس امکان ذاتی را نیز نحو تعلقی بجاعل
هست بالعرض باینمعنی که متعلق است بذاتی که ان ذات از جاعلست و ازین
جا بظهور پیوست سر انچه ارباب تحقیق در کریمه تمسك السما ان تقع علی
الارض الا باذنه و کریمه ان الله یمسك السموات و الارض ان تزولا و لئن
زالتا ان امسکهما من احد من بعده گفته اند که سماء عبارتست از وجوب
معلولات من تلقاء الجاعل که بمنزلهٔ صورتست و ارض عبارتست از امکان
ذاتی که بمنزله ماده است و بعضی نون را من حیث مجموع المراتب حرف نظام
جملی گرفته و نون درجه نون دقیقه را از برای عالم امر یا از برای عالم عقل یا از
برای عقل اول باعتبار انکه اخر سلسلهٔ عود که انسان باشد باعتبار نفس
مجرده موجود امری و در مرتبه عقل مستفاد و قطع علاقه بدن و انصراف
از اقلیم زمان بعالم دهر مستحق اسم عقل و منخرط در سلك عالم عقل است
و اکمل افراد نوع در رتبهٔ کمال و ازاء درجه عقل اول و مستحق اسم اوست بعضی
دیگر نون درجه را امر تکوینی ایجادی و نون دقیقه را امر تدوینی تشریعی
گرفته اند و للناس فیما یعشقون مذاهب **میقات** چون استداره
در میان اشکال بمنزله نور امده است که اشکال سموات و بسایط اسطقسات
و شکل دماغ مستدیر بوده باشد پس از باب تطابق عوالم حروف دایره

www.telasm.com

که بر هیئت استداره و سیر عودی و تموج دوری اند در میان اشخاص و اشکال عالم حرفی مرتبه افضلیت و اوسعیت دارند و چون الف خط ابداع و افاضه است و نقطه سیاله رسم خط و خط باثبات احد طرفین و تمام دوران که طرف دیگر بمقام مبداء دور رسد بطرفه الثابت تعیین مرکز و بطرفه الدائر رسم محیط و بمقداره المتحرک تحصیل سطح دایره میکند همچنانچه وحدت عددی و واحد بالعدد باثبات ذات و قرار وجود و تکرر ظهورات و تطورات و تجلیات تحصیل وجود انواع متباینهٔ اعداد و مراتب مختلفهٔ کثرات و حرکت توسطی از جهت استمرار ذات و عدم استقرار نسبت باحدود مسافت رسم حرکت قطعی و انسیال رسم زمان مینماید پس هم چنانکه حرکت خط ابداع و افاضه بحسب تطورات و تجلیات رسم سطح دایرهٔ جود و تحصیل ماهیات و انهیات و حقایق و هویات میکند الف نیز باختلاف تطورات راسم سایر حروف و بجوهر هویت در بینات و بطون جمیع حروف داخل است و همچنانکه بعضی از مراتب اعداد را که عدد اول بوده باشد مانند دو و سه و پنج و هفت و یازده و سیزده و هفده و سی و یک مثلا تحصیل و عد نمیکند الا واحد بعضی از حروف را نیز مانند واو و لام و صاد قلب و اول طبقات باطن الف است و در دایرهٔ حرفیه نون که حرف دایرهٔ امکان است چون امکان بر دوگونه است ذاتی و استعدادی مرتبهٔ درجه که آن اول است قوس امکان ذاتی است و طبقه اخیر دقیقه که آن دوم است قوس امکان استعدادی و که قلب و مرکز دایره و اول باطن و اولی الطبقتین دقیقه است سطح وجود و وجوب اشارت

بانکه امکان مطلق بحسب نفس الامر از وجود و وجوب منفک و منسلخ نیست
امکان ذاتی دو مرتبه متقدم بر وجود ممکن تقدما بالذات فی حیز التقدم
بالمهیئه و امکان استعدادی در حصول متاخر از وجود محل که ماده آنست
تاخرا بالطبع و تاخرا بالزمان و متقدم بر وجود صورت مستعد لها
تقدما ذاتیا بالطبع و تقدما زمانیا بالحصول که چون مستعد را که فعلیت
گیرد استعداد ماده مراد را زوال پذیرد و در دایره حرفیه واو که حرف
دایره وجوب بالغیر است چون وجوب بالغیر نیز بر دو نحو است سابق
و لاحق مرتبه درجه که و اول است قوس وجوب سابق است که متقدم است
دو مرتبه بر ذات و وجود معلول تقدما بالذات و طبقه اخیره دقیقه که و
دوم است قوس وجوب لاحق و ضرورت بشرط محمول و آنکه قلب واو اول باطن
و طبقه اولی دقیقه است خط ابداع و افاضه و ایجاب و ایجاد که معبر عنه
نفس رحمانی و قول کن آمده است و از مراتب متقدمه بر ذات معلول و
بالذات عین وجوب و بالاعتبار مغایر اوست و بعد از فیضان معلول از مرتبه
متقدمه جاعلیت حقیقی تنزل میکند بمرتبه جاعلیت اضافی مضایف
مجعولیت پس این مرتبه بمنزله نقطه باشد متحرک گردد نزول و هبوط کند و از حرکت
۳ وایجاد ان خطی حاصل شود که آنرا خط افاضه و جعل و ایجاب و ابداع و اختراع و احداث
و تکوین گویند نقطه مبدء جاعلیت حقیقی و نقطه منتهی جاعلیت اضافی
و امر ایجابی - تدوینی و تشریعی تکلیفی نیز از مراتب تطورات این خط و شعب
تنزلات اوست و فریقی از آبای معنی و ابنای حقیقت حرف واو را دایره مطلق

وجوب گرفته اند و اوّل قوس وجوب ذاتی و لغیر قوس وجوب بالغیر و آو اسطه
خط افاضه و ایجاد که طرف ثانیش ناشی از کنه مرتبهٔ ذات وجوب بالذات
و طرف متحرکش وجوب بالغیر از آن منبعث است یا آنکه طرفش نقطهٔ فیض
منبعثه از ذات حق وجوب بالذات که بحرکت نزولی خط ابداع و ضع اسم
کند و اوّل تنزلش مصدریّت قلم اعلی که عقل اوّلست بوده باشد و در مطی
دیگر دایرهٔ وادیه را حرف دایر دوام فیاضیّت و احاطهٔ قیومیت وجوب بالذات
اعتبار میکنند که محیط دایرهٔ نظام وجود و در فیاضیّت و قیومیّت و جمیع
کمالات مطلقه تام و فوق التمام است پس و در درجه که مرتبه ظاهر نیز بیست
قوس قیومیّت و محیطیت جناب متعالی وجوب ذاتی بوده باشد نسبت
بهر چه در قهور قرچار وجود داخل است باعتبار جهت مبداء و آو
و دقیقه که طبقهٔ ثانیه بجنا تست قوس همان قیومیّت و محیطیت وجوبی
فیاضی باعتبار جهت معاد و آو سطه که حیز قلب دارد امتداد سلسلهٔ
طولیهٔ فیض که قطر دایرهٔ نظام جملی عالم و باعتبار جهت نزول بدویه و باعتبار
جهت صعود عودیه است و خط اتصال و استمرار جعل و افاضه که بحسب
جوهره شجرهٔ ایجاد و بحسب حرکه را سم سطح دایره وجود است و گروهی دایرهٔ
واو را که قلب دایرهٔ نونیه است باعتبار آنکه روحانیت عدد تام دارد حرف تمامیّت
کمال نظام جملی میدارند که اکمل و اتم از آن نظامی متصوّر نیست و آ متوسطه
واحرف ابداع و افاضه مفیض حق جلّ سلطانه که مدبّر و ممسک نظام و
جود اوست و بالجمله علی ایّ تقدیر من التقادیر توسّط آ در دایرهٔ وادیه

بین

بین الوادین یا آشارتست بانکه دایرهٔ وجوب بالغیر را تحصیل و افاضه صورت
پذیر نیست الا از استان جاعلیت و بارگاه مقتضیت قیوم واجب بالذات
علا کبریاؤه که ماسوای سبحانه ماهیات بالقوه و حقایق تخمینیه باطلة
الذوات هالکة الهویاتند پس چگونه منبع حقیت و معدن انیت
توانند شد یا تنبیه بر انکه نظام جملی تمام دایرهٔ وجود را جاعل تام
و علت تامه محض عنایت الهی است چه هرچه وراء ذات قیومی وحدت
حقه است همه در دور پرکار امکان ذاتی است و توقف مجموع ماسوی الله
العلی العظیم که انسان اکبر است امری بر غیر فی باب مقدس او بهیچ وجه معقول
نمیتواند بود فلیتعرف سر قوسی الوجوب و قوسی الامکان و دایریهما
و حرکتخط الابداع و الاختراع و الافاضة و الایجاد فی سلسلتی الطول
و العرض نزولا و صعودا و مراتب تجلیات نور الانوار جل سلطانه و بهر
برهانه و هی خمس فی کل من السلسلتین و سر الامر التکوینی و الامر التشریعی
فی السلسلة العودیة **میقات** واسع النظر ناقد البصیرة و مطالعهٔ
مراتب عوالم متطابقه متشاشعه کرده ملاحظه نماید که چگونه هم چنانچه
عالم جملی وجود یرا سلسلهٔ بدوی و سلسلهٔ عودی هست هر یک بر
سبیل انعکاس جهت ترتب در پنج مرتبهٔ مترتبه محصور عالم حرفی
نیز بازاء ان در ترتیب طبیعی عقلی و ترتیب وضعی جعلی و ادوار و تبعید
و اطوار اعتبار ابجدی سلسلهٔ بدویست و سلسلهٔ عودی مترتب بر جهة
انعکاس در مراتب پنجگانه از آ تا ط سلسلهٔ متنازله بدو الف و ها

در مرتبهٔ اولی و با و واو در مرتبهٔ ثانیه و جیم و زای و هم و آد و مرتبهٔ خامس
وازی تا آن سلسلهٔ متصاعده عود و همچنانچه در عالم حقایق وجوب
و امکان و عقل متکرر و صاحب ظهور اول و اخرند در عالم حروف نیز
سه حرف دایر و در اول و اخر متکرر ند در دایرهٔ امکانیه نون ن اول
امکان ذاتی و ن دوم امکان استعدادی و در دایرهٔ ملکوتیه میم م اول
ملکوت سلسلهٔ بدو که عقل اقدس و قلم اعلی است و م دوم ملکوت سلسله
عود که عقل مستفاد است و در دایرهٔ وجوبیه دا و دا اول وجوب سابق
و د دوم وجوب لاحق و از دقایق نکات تطابق و تناسق عالمین وجودی
و حرفی آنکه هم چنانچه دانسته امد که در عالم حقیقت ایجاب و وجوب و همچنین
ایجاد و وجود متحد بالذات و متغایر بالاعتبار اند در عالم حروف و اسما
نیز وجود و ایجاد متوافق العدد ند هر یک بحساب جمل نوزده که عدد
حروف کریمهٔ بسمله است که صک تنزیل کریم امده و چون الف و لام
تعریف بر هر یک داخل شود پنجاه حاصل اید که روح جسد آن و عدد
عالم حروف و نقاط است و وجوب و ایجاب نیز متوافقند در عدد هر یک
بحساب جمل هفده که عدد رکعات صلوات یومیه و مقوم عدد مراتب اقالیم عالم
امکانست و یا دخول الف و لام تعریف چهل و هشت که عدد اسم مقدس
ماجد است و عدد مجموع ایجاد و وجود و ایجاب و وجوب بحساب جمل هفتاد
و دو که از ضرب درجه حا که حرف طبایع است در درجه طا که حرف
هیولیات است حاصل و عدد اسم عظیم الفیض باسط است میقات

حروف

حرف سین و در دور عقود له ثمرات بنسبت یا آی در منزلهٔ حرف واو
است در دور احاد بنسبت باخماسیة المراتب وحروف مراتب پنجگانهٔ ایش
هفت است س ی ن ول ف م مرتبهٔ درجه و مرتبهٔ رابعهٔ وتر و مراتب
دقیقه وثانیه وثالثه مزدوجات ومرتبه درجه و مرتبهٔ دقیقه بحسب عدد
متساوی چه هریك را نصاب کمالیت عقد ستینی است که کمال مرتبهٔ ستّه
است واز ضرب و در ی واز ضرب ب در ل واز ضرب ج در ك واز جع
ك دم حاصل میشود وعدد بیست زاید مزاجش و مجموع بش صد و هشت
که عدد اسم وجوبی قیّومی حقّ است فضل مزاج بر ذی المزاج جیم که عدد
ماجد است وحکماء ریاضیین صور ثوابت مرصوده را در این عدد تصویر
کرده اند و مزاج این فضل المزاج هفتاد و شش که عدد سبوح وعدد
بهاء کلّ بهی است ومجموع درجه و دقیقه اعنی ضعف کلّ منها صد و بیست
که مزاج اسم عظیم الفیض باسط وعدد هر یك از محی الاحیاء ومطاع
وسنیّ است من الاسماء المتعالیة الالهیّة ومجموع المراتب دو یست و هفتاد
و هفت فضلش بر مجموع المراتب نون بقدر فضل درجه بر درجه که عدد
عقد ی باشد واز لطایف انکه حروف زبر و بیّنات اعنی درجه و دقیقه
بعینها اسم عظیم المرتبه غنیّ است بقلب مکانی ی و ن واین خاصیّت از
خواص سین و غین است وچون روح درجهٔ سین که مرتبهٔ عددیه
ستّین است در مرتبهٔ دقیقه تکرار کرده قوس عدد زبر مساوی قوس
عددی بیّنات شده و باطن من حیث الروحانیّه حکم ظاهر گرفته و دو

قوس روحانی عددی بمثابهٔ دو نصف دایره آمده ائمه تعلیم این فن حرف
سین را دایرهٔ حکمیهٔ روحانیه باطنیه اعتبار کرده اند که مرتبهٔ ظاهر بروحا نیتها
و سرها در مرتبهٔ باطن جلوه نموده است اگرچه بعینها و بجسدها تکرر
نیافته واز دقایق بدایع حکمت که از خواص سین مهمله و شین معجمه
آمده آنست که سین بحسب کمیّت مرتبهٔ درجه و مرتبهٔ دقیقه که اول عددی
است که اکثر کسور تسعه ازان صحیح میاید و لهذه الفضیلة مخرج ستّینی
در طبقات علوم تعلیمه معتبر آمده سدس دور و وتر قوسش مساوی
نصف قطر دایره و جیب موضوع ل که نصف سدس دور باشد مساوی
قوس شده است و بحسب کمیّت مجموع المرتبتین که تضعیف کلّ منهما
باشد ثلث دور و شین که بزیادتی سه نقطه فوقانیه تحصّل یافته است
بحسب عدد مرتبه درجه که سیصد و شصت باشد کل دور محیط و باعتبار
عدد مرتبه درجه سین اشارت بانکه سین بدرجتها و دقیقتها جمیعا اسم
بار محصل و عاد کلّ دور است ازاین نکته دقیق که از غرایب حکم تنزیل
کریم است ذاهل نباید بود که چون شین من حیث الدّرجه مطابق
اسم سبحانی رفیع و عدد درجات محیط دایره عرشیه است قران حکیم
بزبان ناطق بلاغت اضافه رفیع بدرجات دارد آنف آن بذکر اسم
ذو العرش کرده میکوید رفیع الدرجات ذو العرش و اسرار التنزیل در مورد
فی کل باب بالغة من البلاغة واللّطافة حدّا یدق من نقطن الغائص
و یحل من تنطقه میقات دایرهٔ حکمیهٔ روحانیه حرفیه سین را

عزوف

حرف حقیقت انسان و دایرهٔ مرتبهٔ جوهر ذات ادمی گرفته اند از چند وجه
اوّل انکه س نتیجه جمع ک و م است یکی حرف عالم ملک و دیگری حرف عالم
ملکوت و حقیقت انسان نیز از اجتماع دو جوهر مؤتلف است بدن
متحرک هیولانی و نفس ناطقهٔ ملکوتی یکی خلاصهٔ مکونات عالم ملک
و دیگری سلالهٔ مبدعات عالم ملکوت ثانی انکه س مجموع ی و ن است ا
ن حرف عوالم امکان بجملتها و ی مراتب عشر بدویه عودیه که قطر دایرهٔ
نظام جملی است و جوهر حقیقت ادمی نیز مرتبهٔ جامعه و منزلهٔ حاویه
و انموذج شعب و فنون و فهرست فصول و ابواب جمیع مراتب و مدارج
صحیفهٔ وجودیهٔ عالم کل و نفس عاقلهٔ انسان عارف متالّه در مرتبهٔ عقل
مستفاد نسخهٔ مطابق حقایق و اعیان و صور و اشکال و خواص و لوازم
کتاب مبین نظام وجود بجملتها و تفاصیلها ثالث انکه س کنایه است
از استوای اعتدال مزاج کمال و تسویه استقامت حاق وسط قیاس
بالانحرافات و اعوجاجات اختلافات اطراف و سویت قوام مرتبه عدد
که مدار قیام سموات و ارضین و مناط انتظام نظام عالم خلق و تکوین
و سواسیت نسبت متشابهه که خلیفه سلطان و حکّ و سواسیت سنّت
عادله که میزان الله فی العالم است نمی بینی که جرم کرهٔ ارض در وسط
عالم اجسام بتدبیر عنایت الهی از انجهت معلّق ایستاده است که جهة
حقیقی دو است جهة فوق که متحدد و محیط فلک اقصی و جهة تحت که
محدود بنقطهٔ مرکز عالم است و هر ثقیلی بالطبع بر سمت خطی مستقیم

بمرکز عالم مایل پس لا محاله مرکز ثقل حقیقی و مرکز حجم حسّی کره زمین
برمرکز حجم حقیقی کرهٔ عالم الازم الانطباق و اثقال اجزاء جرم ارض از
جمیع اطراف وجوانب مرکز متساوی و متقاوم و متعادل و متدافع و این
تعادل و تساوی و تدافع و تقاوم اجزاء من جمیع الجوانب و الجهات موجب
سکون و منشأ قرار کل کره زمین در حاق وسط آمده است من غیر
میلان الی جهة من الجهات و لا خلجان فی جانب من الجوانب و از این جهت
است که اگر ثقیلی مانند سنگی یا کلوخی یا مقدار یک کف خاک بر سطح
زمین از جانب مشرق بجانب مغرب مثلا انتقال یابد کل کرهٔ ارض را
تزلزل و حرکت واجب خواهد آمد تا اثقال جوانب متعادل و مرکز
ثقل کره بر مرکز عالم منطبق آید مگر آنکه در زمان انتقال آن ثقیل
دیگر که معادل و مقاوم آن بوده باشد برخلاف آن جهت از مغرب بمشرق
منتقل گردد و از اینجاست سرّ آنچه قرآن حکیم میگوید الم نجعل الارض مهاداً
والجبال اوتاداً بر متبصّر متیقّظ جلوهٔ انکشاف مینماید و جبلّت جوهر
حقیقت انسانی را که جبیب بدن مادی و نفس مجرّد معجون عالمین
و کوهر معدنین است باعتبار ترکیب بدن هیولانی مزاجیّت جسمانی از
تفاعل صور نوعیّه و تکاسر کیفیات فعلیّه و انفعالیّه متولّد که از جمیع امزجه
جسمانیهٔ انواع جسمانیات اعدل و افضل و باعتدال الحقیقی از همه اشبه
و اقربست و این مزاج فاضل معتدل نوعی را بحسب تکثّر اصناف و همچنین
هر یک از امزجه صنفیه را بحسب تکثّر اشخاص عرضی است عریض محدود

بدو حد

بد و حدّ معیّن از دو طرف افراط و تفریط و اعدل همه امزاج شخصی که
در حاق وسط عرض المزاج النوعی بوده استحقاق اختصاص باکمل و
اقدس نفوس قدسیه داشته باشند و باعتبار جوهر نفس مجرده که نفسانیه
مزاجیت عقلانی از تعادل و تقاوم اصول اعراق و صفات و اخلاق
و ملکات و فروع اعمال و افاعیل و علوم و تعقلات در عزیزه جوهر نفس
متحصّل که تعبیر از ان بملکهٔ عدالت میکنند و اعدل این امزجهٔ عقلانیه
که بحسب اختلاف مراتب نفوس کامله متکثر و مختلف میباشد انست که
اکمل نفوس متقدسه متألهه را حاصل بوده باشد پس هم چنانکه جرم
ارض بتعادل و تقاوم اثقال جوانب و اطراف در وسط عالم جسمانی و عامتّ
و عایم و اساطین ایستاده است همچنین جوهر نفس ناطقهٔ انسان متقدس
متأله که ارض جمیع حقایق و امّ المعادن صور علمیه است بتقاوم و تعادل
اسماء و صفات و اخلاق و ملکات در وسط عالم عقلی قرار و استقرار یافته
است و نصاب وزن استوای اعتدالی و سویّت عدلی که مرتبهٔ درجهٔ حرف
سین است در دو کفّهٔ میزان حقیقت ادمی جائی گرفته است و اشکال که
درین مقام اکبر السنه دائر امده که تفصیل وسط که سویّت عدلی حکمت نام
ان کرده اند بر طرفه افراط در عقلیّات مصادم حکیم فطرت و قضای
برهان و مخالف اجماع حکمای اسلام و فلاسفهٔ یونان مینماید و در
اشعار اومیرس یونانی وارد شده خیر امور العالم الحسّی و اجملها و اوسطها
و خیر امور العالم العقلی و افضلها اعلاها و از کلمات و صوفیه و لویه

باب مدینة العلم و دار یدین الحکمة سید الاوصیا و امام الاصفیاء ص ۴
در روایات امده کل شیئ تغیر حیث یبرز و العلم حیث تغیر یعز ز هر چند
ضمان حل ان بر ذمت نظم ماست ولی دست مجال از دامان ذکران کوتاه است
رابع انکه عدد درجه سین عددی است زاید از عروج مرتبه عدد تام حاصل
و مزاجش حق که صد و هشت است و عدد اسم سین که مجموع درجه و دقیقه
و عدد سنی و مطاع است نیز عددی زاید است مزاجش ضعف صلح مزاج
که مرتبه ترکیبی دو بست و چهل و عدد مقصود و مقیم الوجود باشد و انسانیت در
میان انواع کاینات بحسب درجه جوهر جسدی و لطیفه روح جسد او مرتبه نفس
عقلانی بتشریف دقایق و بدایع حکم متمایز و ممتاز و بتکریم لطایف و غرایب
نعم مختص و سرافراز است چنانچه جماهیر الحبا و مشرحین در تشریح بدن ادمی
که جنبه سافله و درجه ادون حقیقت انسانیست پنج هزار از جمله منافع و مصالح
و غایات و فواید که قوت ادراک بشری با قلت بضاعت مزجات و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا بمعرفت انها نایز شده باشد شمرده اند پس تدبر باید کرد
که شاکله جنبه عالیه و مرتبه اعلی و هی النفس الملکوتیه که از تهامه اقلیم قدس
و قبة الارض عالم عقل و بدرجات غیر محصوره اوسع و اکرم از بدن است چگونه
بوده باشد ارسطوطالیس در اثولوجیا خوب گفته است النفس لیست فی البدن
بل البدن فی النفس لانها اوسع منه و من اراد ان ینظر الی صور نفسه المجرده
فلیجعل من الحکمة مرآة و ماهم در بعضی از صحف خود گفته ایم النفس صاعده
الی ربها بخطوتین الراجعة الی باریها فی نشأتین المماکیه بتوحدها للوحدة

وکثرتها

وكثرتين فى صورتين المتضاهيتين فى تاحدها العوالم عالمى الامر والخلق بتكميل
قوتين اجل من ان يمرّ على مجرى البول مرتين ومن احب ان يبلغ افق عالم
النفس ويطلع على صقع مصيرها فيتّخذ من طبقات ملكوت السموات مرقات
ومرقاة وسلما وسلما وهمانا كه مستبصر نكته دان در تركيب لفظ انسان از احاطه
آ و سَ نَ را از حاشيتين وبازاحاطهٔ سَ و نَ آ را از طرفين وتعدد
ومكرر آ و نَ و وحدت سين سويت اعتدالى و تقدم آ بر سَ در جهة
مبداء بيك واسطه كه نَ باشد و تاخر از و در جهة منتها بر وجه اتّصال
واتّصال سَ در جهة بدايت بدرجه نَ و تقدم او در جهت نهايت
بر قوس نَ بواسطه عمود آ استكشاف بسى دقايق واسرار تواند نمود
كه در حجب اشارات ما مختفى و در مطاوى بينات ما منطوى آمده است
خامس انكه همچنانكه روح عددى صورت جسدى سَ اقل عددى است
كه اكثر كسور تسعه از ان متصحح و از تكرير ان شش بار سيصد و شصت كه
درجات محيط است متحصل و تضعيف انكه روح دايرهٔ روحانيه سين است آ
ثلث دور را وضرب مرتبهٔ تامه سته در مرتبهٔ جامعه عشره مرتبهٔ او را محصّل
مى ايد جوهر ذات انسان نيز در دايره نظام وجود بر مضاهات اين نسبت است
سادس انكه همچنانچه سين اعنى ثلث دور محيط بعروض نقاط ثلث فوقانيه
شين ميشود كه محيط دايرهٔ تامه است جوهر مفطور نفس انسانى نيز بسه
مرتبه فوقانيه تمام دايره نظام جملى عالم است چه جوهر نفس قدسى در فطرت
اولى مرتبهٔ عقل منفعل دارد كه عقل هيولانى باشد و در فطرت ثانيه

بعقل ملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد عالی میشود عقلی مضاهی عالم جملی
وجود میقات حرف عین در دو در عشرات قیاس بای منزلت
زای دارد در دو در احاد قیاس با آ مانند سین و شین مراتبش پنج و حرف
مراتبش هشتاست هم چنانکه غین معجمه و روح عددی در درجه الش عقد
هفتاد که عدد نی الاحیاء و معراج روحانی مرتبه کامله در درجه زای و
تحصلش از ضرب آ در ی است و از جمع ی و س که دایرهٔ جامعهٔ سینیه با است
و از جمع ک و ن که کلمهٔ نافذة الحکم امر ایجادیست و از جمع ل م که قالب روح
مطلب ملم است و مرتبه دقیقه اش بجسد ها و روحها همان مرتبهٔ دقیقه
سین بعینها که روحانیت در درجه سین است و مجموع المرتبتین صد و سی
که عدد اسم مکمل و فضل ان بر مجموع المرتبتین سین بقدر فضل ع
بر س اعنی ی و همچنین فضل مجموع المراتبش که عدد مرکب دو بست و هشتاد
و هفتاست بر مجموع المراتب سین بقدر فضل در درجه بر درجه که روحانیت
ی باشد بر همان نسبت که میانهٔ سین و نون گفته اند و چون ع کمال
عروجی مرتبهٔ عددیهٔ زاست که حرف عالم نفسی است و نفس چنانچه قبل
ازین گفتیم طبیعت مجردهٔ جزئیه مدبره پس کمال او عروج بوده باشد از
مرتبهٔ نفسیت بمرتبه عقلیت و صعود از درجه جزئیت بدرجه کلیت
و حرف عین موضوع بوده باشد تارهٔ از برای خصوص عالم عقول
قاهرهٔ مدبره که ارباب انواع و طبایع مجردهٔ کلیه و مدبرات مفارقه
قدسیه اند و نسبت عنایت و تدبیر کلی هر یک از ایشان با عامهٔ ابدان افراد نوع

جسمانی

جسمانی علی الاطلاق نسبت عنایت و تدبیر جزئی نفس مجردهٔ انسانی است
باخصوص بدن کونی بشخصیة المعنیة لاغیر وصورت نوعی منطبعه جوهریه
در مبدا ئیت آثار نوع خلیفه طبیعت مفارقه کلیه وظلّ ذات نوریه عقلیه
اوست وتارة اخری از برای عنایت و رحمت وفیاضیت وقیومیت قیوم
واجب بالذات عزّ سلطانه نسبت باخصوص این اقلیم عالم عقلی بخصوصه
وانچه شریک ما در رساله نیروزیه کفته است که چون ع نتیجه جمع ل م است
پس مدلولش جمع نسبت خلق و نسبت امر خواهد بود که مفاد ان ترتیب
خلق بواسطهٔ امر بوده باشد از ان ناشی است که میم را حرف عالم خلق دانسته
ومانی تضعیف ما اسلفناه بفضل الله سبحانه بیان کردیم که ان سکه ایست
بمعیار استوا و استقامت ناقص عیار فیتذکر **میقات** حرف فا بحسب
ادوار سبعهٔ طبایع مدار اوّل است از مدارات اربعه دور خامس و بحسب ادوار
ثلثه عددیه در دور عقود عشرات نسبت با مبداء این دور که ی است منزلت
حا دارد در دور احاد نسبت با انکه مبدء دور است و خماسیة المراتب سته ا
الحروف است ف ا ل ف م ی مانند یا و حا و طا و یا و بعضی مرتبه دقیقه را
ثنوی اعتبار کرده همزه می افزایند که مراتب پنجگانه سباعیة الحروف شود بر
سنت الف ولام مرتبهٔ دوجه در مرتبهٔ ثانیه تکرر یافته است ولی در طبقهٔ
اخیرهٔ اینمرتبه نه در طبقهٔ اولی بر خلاف تکرر اوّل و ف اخر پنج حرف است
که در طبقات بطون جمیع حروف داخلند و عروج عددی جسد درجه اش
عقد هشتاد که مرتبه عروج عددیه درجه حا است و از خواص این عقد

وکمال مناسبتش با عدد ح آنکه هم چنانچه مسطح هشت در هفتده اعنی صد و
سی و شش که عدد قول و عدد اسم منبع العز مؤمن و اسم رفیع القدر عظیم
الفیض محی کل حی است سطح اول او وفاق طبیعیه مربع زوج الزوج اول یا اکثر
چهار باشد مبلغ تکسیر مساحی آمد بر همان نسبت مسطح هشتاد در هفتده
که هزار و سیصد و شصت باشد مرتبه تکسیر مساحی سطح همان وفق طبیعی
شد با اعتبار سیر عقود بعشرات که مسلک طبیعی وفق اسم سریع است سه عقد
ثمانین که عدد اسم مکرم حبیب است عددیست زاید مزاجش صد و شش
فضل مزاج بر صاحب مزاج ع۲ و چهل و شش عدد اجزاء نبوت آمد در
حدیث شریف الرویا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزاء من النبوة
و از ضرب ج در ی که مساوی ضرب و در ک و ضرب ب در م و جمع لاولن
و جمع ک و س است متحصل و مرتبه عددیه مجموع المراتب دویست و چهل و یك
که مقوم عدد مالك یوم الدین است **میقات** فاما علاقه ارتباطی است
با الف متکرر از طرفین چنانکه لام را که درجه هر یك در دقیقه دیگری
جلوه کرده است هر چند این علاقه اشد است که تکرر انجاد در طبقه اولی دقیقه
از طرفین بخلاف اینجا که از یك طرف در طبقه اولی و از طرف دیگر در طبقه
ثانیه است و با لام نیز مثل این علاقه متکرره دارد که درجه هر یك در
ثالثه دیگری تکرر یافته است با خلاف طبقه پس ق از حیثیت این خواص
و خصوصیات و ارتباط و اتصال با آ که خط ابداع و افاضه و حرف احاطه
فیاضیت و قیومیت فیاض علی الاطلاق است و از جهة آنکه معراج کمال مرتبه

ج۱ت

ج است که حرف طبایع است باعتبار استتباع آثار و مبدائیت افاعیل و
نتیجه جمع حرف عالم امر و حرف مجموع کتاب عالم امکان و جمع حرف عالم
تکوین و حرف حقیقت انسان و جمع حرف جامعیت مراتب حرف طبایع
کلیه مفارقه و حاصل ضرب حرف عقل در حرف ملکوت اعلی اعنی تضعیف
حرف عالم ملکوت و ضرب حرف عالم طبایع در حرف جامعیت مراتب نظام
عالم کل است استحقاق نصاب این فضیلت داشته است که موضوع بوده
باشد از برای عنایت سابقهٔ اولی و رحمت سابقهٔ واسعه علی الاطلاق که
مبداء و مفیض و ممسک و حافظ و مقیم و مدبر نظام کل است و باین اعتبار
تعبیر از آن بطبیعت فعاله کلیه میکنند و من باب ضرب الامثال کل نظام جملی را
بمنزلهٔ بدن و عنایت اولی را بمثابهٔ نفس و من باب ایراد العقلیات فی طی الحسیات
والقدسیات فی طی الهیولانیات نظام کل را بمنزلهٔ مادهٔ جسم و عنایت اولی را
بمثابهٔ جوهر طبیعت میگیرند و میگویند هر چه از صغیر و کبیر و جزئی و کلی
در اقالیم وجود و عوالم موجودات واقع میشود و خواه قربات و خواه طبیعیات
همه طبیعی نظام جملی است در تاسعهٔ الهیات شفا در تفسیر عنایت اولی گفته است
فیجب ان یعلم ان العنایة هی کون الاول تعم عالما الذاته بما علیه الوجود فی نظام
الخیر و علة لذاته للخیر و الکمال بحسب الامکان و راضیا به علی النحو المذکور
فیعقل نظام الخیر علی الوجه الاکمل الابلغ فی الامکان فیفیض عنه ما یعقله
نظاما و خیرا علی الوجه الابلغ الذی یعقله فیضانا علی اتم تأدیة الی النظام
بحسب الامکان فهذا هو معنی العنایة و در حادیعشر اولی از کتاب برهان شفا

در بیان ما هو اعرف عندنا وهو اقدم عندنا وما هو الى اعرف عند الطبيعة
وما هو الاقدم عند الطبيعة گفته است الاقدم عندنا هي الاشياء التي نصيبها
اولا والاقدم عند الطبع هي الاشياء التي اذا ارفعت ارتفع ما بعدها من غير
انعكاس والاعرف عند الطبيعة هي الاشياء التي تقصد الطبيعة تصدها في
الوجود فاذا ارتبت الكليات بمازاء الجزئيات المحسوسة كانت المحسوسات الجزئية
اقدم عندنا واعرف عندنا معا وذلك لان اول شئ نصيبه نحن ونعرفه هو المحسوسات
وخيالات ماخوذة منها ثم منها نصير الى اقتناص الكليات العقلية واما اذا رتبت
الكليات النوعية بازاء الجنسية كانت الكليات الجنسية اقدم بالطبيعة وليست اعرف عند
الطبيعة وكانت الكليات الجنسية ايضا اقدام واعرف عند عقولنا والكليات النوعية
اشد تاخيرا واقل معرفة بالقياس الينا وذلك لان الطبيعة اذا رفعت ارتفعت
طبايع الانواع وان كانت طبيعة الجنس من جهة ما هي كلية لا من جهة ما هي
فقط قائمة بالانواع فطبايع الاجناس اقدم بهذا الوجه من طبايع الانواع لكن
الاعرف عند الطبيعة هي طبايع الانواع لان الطبيعة انما يقصد لا طبيعة
الجنس في ان توجد بل طبيعة النوع قبل مهيا طبيعة الجنس على سبيل المقصود
بالضرورة او بالعرض وذلك لان النوع هو المعنى الكامل المحصل واما طبيعة
الجنس وحدها فلا يمكن ان يوضع له في الوجود تحصيل الطبيعة نقصد الكامل
المحصل الذي هو الغاية وايضا لو كان المقصود طبيعة الجنس بذاتها لا تكثرت
انواع الجنس في الطبيعة ووقع الاقتصار على نوع واحد وبعيد ان يظن ظان ان طبيعة
اللون هي اعرف عند الطبيعة من البياض والسواد وغيرهما بل الطبيعة الكلية

الممسکة لنظام العالم تقصد الطبایع النوعیة و الطبایع الجزئیة التی لیست
ذاتیه لنظام العالم تقصد الطبایع الشخصیة داخل فی القصد بالضرورة
او بالعرض فقد بان ان طبایع الانواع اعرف من طبایع الاجناس فی الطبیعة
وان کان الجنس اقدم بالطبع من النوع بعد از ان گفته است ونحن فی مبداء
استفادتنا للمدرکات یلوح لنا ما هو اقدم عندنا علی الاطلاق واشد
تاخر فی الطبیعة علی الاطلاق وهی الجزئیات المحسوسات فنقتص منها
الکلیات پس اقسام اعرف عندنا واقدم عندنا واقسام اعرف عند الطبیعة
المطلقه واقدم عندها را تفصیل داده پس گفته است فلنبحث هل البسایط
اعرف عند الطبیعة ام المرکبات فاما البسایط التی هی اجزاء من المرکبات
فیشبه ان یکون هی لاجل المرکبات فان الماده لاجل الصورة والجزء
لاجل الکل فیجب ان یکون المرکبات اعرف عند الطبیعة لانها هی الغایة
لتلک البسایط وهذا هو الاصح ولا یجب ان یکون الاجزاء واحد منها
اعرف من الاخر من حیث انها اجزاء بل هی سواء فی المعرفة عند الطبیعة
الا ان تعیر لبعضها خصوصیة زایدة علی انه جزء واما البسایط التی
هی علل کالفواعل والغایات فلیست باجزاء المعلولات فیشبه ان تکون
هی اعرف واقدم معا عند الطبیعة من المعلولات ودر اخر فصل گفته است
فان قال قایل ما قد قاله بعضهم ان المعنی الجنسی اعرف عند الطبیعة لانه
وان لم یعرف بحسب شیء فهو فی نفسه و بقیاس الحق اعرف لان الشیء انما یصیر
معروفا بعارفه وعارفه انا نحن بالعقل او کلما هو ذو عقل علی سبیل الا

واما الطبیعة فی قصدها النظام الکل فیکون الاعرف عندها تقصد النظام
الکل ودر طبیعات شفا در سماع سمع الکیان طبیعی در فصل اقاویل تحبه
واتفاق در اضعاف کلام وتضاعیف بیان استعمالات واطلاقات لفظ
طبیعت را مشتمل ساخته است بر طبیعت جزئیه بدنیه که باذن الله سبحانه
موکل است بتدبیر نظام جزئی بدن ودیگر طبایع جزئیه وطبایع کلیه مقیده
که بتدبیر خصوصیات عوالم مامورند وطبیعت مطلقه کلیه که مدبر علی
الاطلاق ومبداء اراده خیرات وافاضه وجودات انتظام نظام کل است وتحقیق
کرده که از افاعیل الهی در عالم کل همه را غایاتست که مقصود طبیعت مطلقه اند
وگفته است اما حدیث التشویهات ماجری مجراها فان بعضها هو نقص
وقبح وقصور عن المجری الطبیعی وبعضها زیاده وما کان نقصا وقبحا فهو عدم
فعل لعصیان المادة ونحن لم نضمن ان الطبیعة یمکنها ان تحرک کل مادة
الی الغایة ولا ضمنا ان لا عدام افعالها غایات وانما ضمنا ان افعالها فی
المواد الطبیعة المطیعة التی هی لها الغایات وهذا لا یزاحم ذلک والموت
والذبول هو القصور الطبیعة المطیعة التی هی لها الغایات وهذا لا یزاحم
ذلک والموت والذبول هو القصور الطبیعة البدنیة عن الزام المادة صورتها
وحفظها ایاها علیها بادخال یدل ما یتحلل ونظام الذبول لیس ایضا غیر
متادٍ الی غایة النسبة فان لنظام الذبول سببا غیر الطبیعة الموکلة بالبدن
وذلک السبب هو الحراره وسببا هو الطبیعة ولکن بالعرض ولکل واحد منهما
غایة وبعد از آن گفته است فاذن الذبول من حیث هو ذو نظام ومتوجه

الی

الى غاية فهو فعل الطبيعة وان لم يكن فعل الطبيعة البدن پس ازان گفته است
والموت والتحليل والذبول وكل ذلك وان لم يكن غاية ناقعه بالقياس الى
بدن زيد فهى غاية واجبة فى نظام الكل وقد اومانا الى ذلك فيما سلف
وعلمك بحال النفس سنبهك على غاية فى الموت واجبة وغايات فى تناسب
الضيف واجبة ودر سادس سادسة الهيات شفا در اثبات غايت گفته
ثم الشخص الذى يؤدى الى شخص اخر الى ثالث الى رابع ليس هو بعينه غاية
للطبيعة الكلية بل للطبيعة الجزئية فاذهى غاية الطبيعة الجزئية فليس بعدها
غرضا وغاية لتلك الطبيعة الجزئية التى هى غايتها واعنى بالطبيعة
الجزئية القوة الحاصلة التدبير بشخص واحد واعنى بالطبيعة الكلية القوة
الفايضة فى جواهر السماويات كشئ واحد وهى المدبر لكلية ما فى الكون
وبالجمله لفظ طبيعت را در اصطلاحات صناعى بر چند معنى اطلاق كرده اند
اول طبايع جسمانيه و صور نوعيه جوهريه منطبعه و اينمعنى موضوع له
و مدلول حرف دال و حرف حا است بدو اعتبار و طبيعت و صورت نوعى در
بسايط متحد بالذات و مختلف بالاعتبارند و در مركبات مختلفه بالذات
دوم طبايع مجرده جزئيه كه نفوس مدبره اند و تدبير ايشان نسبت با بدان
جزئيه است على سبيل التعلق والتسلط و اين معنى مدلول و موضوع له حرف
ميم و حرف زاى است بدو اعتبار طبايع كليه مقيده قدسيه كه عقول نوريه
مفارقه و مدبرات عوالم و ارباب انواع عند و طبايع و صور نوعيه منطبعه در
مبدا اثبات ثار نوع اظلال انها و عنايت و تدبير هر يك قياس بعالى از عوالم

ونوعی از انواع مانند عنایت وتدبیر نفس ناطقهٔ مجرده است قیاس بهویت
شخصی وبدن جزئی واینمعنی مدلول وموضوع له حرف عین است چهارم
طبیعت کلیهٔ مطلقه که مدبر وحافظ نظام ومبداء تدبیر خیر در نظام جملی
عالم است وانرا عنایت اولی ورحمت سابقه میگویند ومدلولیت حرف فا
مخصوص اینمعنی است که فا اخود از حروف مراتب الف وحروف مراتب فا بعینها
حروف مراتب الف است وف در مراتب خود درجه دوم مراتب آ دقیقه و
آنیز در مراتب خود درجه ودوم مراتب فا دقیقه آمده است ونیز بر سنت
آدم ثانیه خود تکرار یافته است وبحسب اصطلاح شایع مشهور طبیعت را
معنی دیگر هست خامس معانی مذکوره بر ماهیت مرسله هر حقیقی را
طبیعت مینامند وهویت شخصی فرد ان طبیعت را شئ طبیعی **میقات**
حرف صاد بحسب طباع ثانی مدارات اربعهٔ دور خامس وبحسب اداد
ثلثهٔ عددیه اخر مدارات تسعه ودر ثانی است که نسبتش درین دوریای
نسبت طا است در دور احاد با خماسیة المراتب سباعیة الحروف ص ا
ول ف م ی درجاش بحسب مرتبهٔ عددی که عقد تسعین باشد
مساوی مجموع درجه ودقیقه میم که مرتبهٔ عروج درجه طا واز ضرب درجه
ها در عدد مراتب طبقات موجودات اعنی هیجده حاصل است ومزاج
این عقد صد وچهل وچهار فضل المزاج علی ذی المزاج پنجاه وچهار
وشصت وشش که عدد اسم اعظم الله است ومرتبه دقیقه اش پنج که عدد
درجه ها ومجموع المراتب دویست وپنجاه وپنج که مقوم عدد نود است

ومزاج پنجاه وچهار

صـ نتیجهٔ جمع یـ و فـ وجمع لـ و عـ وجمع لـ و شـ وجمع مـ و نـ واز ضرب
طـ در یـ وضرب جـ در لـ وضرب بـ در عدد ادم متولد است پس ثلثه
امثال لـ باشد هم چنانچه طـ ثلثه امثال جـ است وقدر مساحی تکسیری
سطح وفق طبیعی مربع جـ بتسبیر طبیعی ابدح هم چنانکه ادم قدر تکسیری
مساحی اصل ان سطح است بتسبیر طبیعی و همچنانچه جمع اصول مراتب اعداد
وحرف ان اتا طـ محصل عدد ادم است که قدر مساحت سطح اصل است
وضرب جـ در هـ محصل مرتبه عددیه خمسه عشر که قدر وفق اصل است هم
چنین ضرب جـ در نـ محصل عدد عیسی است اعنی عدد اسم عالی المرتبه
علیم است وفق طبیعی مربع جـ است بتسبیر طبیعی و عقود عشرات از یـ تا صـ
وجمع عقود عشرات از یـ تا صـ محصل مرتبه عددیه چهار صد و پنجاه که
قدر تکسیر مساحی سطح ان وفق واز این جهت این وفق را عیسوی و وفق اصل
ادمی نامیده اند واین سر در بطون قرآن کریم انجا که فرموده است ان مثل
عیسی عند الله کمثل ادم مکنون و مکتوم است چهار صد و پنجاه اعداد مرکبه
عقود مأت بمنزله چهل و پنج است و اعداد مرکبه عقود عشرات عدد جبار
الجبابره است و باری العقول از اسماء قدوسیه الهیه و مسطح هـ و صـ است هم
چنانچه از جمع عشرات از یـ تا صـ حصول میپذیرد واز ضرب هـ در صـ
نیز متحصل میشود پس روحانیت هـ در مرتبه دقیقه صاد اشارت باین
نکته را متضمن امده است و مسطح جـ در صـ که عدد اسم رحمانی کریم است قدر
تکسیری سطح وفق صـ اعنی مسطح جـ در لـ که ولی الوجود است و ملك از

اسماء حسنی و بالجمله بر جامعیت این جهات صاد حرف جمع مراتب نسبت ابداع و
اختراع و وضع و تکوین است علی الاعتبار التفصیلی باصطلاحی و حرف جمع تفاصیل
نسبت تکوین چنانچه شریک مادرو رساله نیرو زیه اختیار کرده است باصطلاحی دیگر
میقات حرف قاف باعتبار طبیعت مدار ثالث دور و خامس بحساب دوار عددیه
اول مدارات دور و ثالث است که در عقود مأت و اخراد و ار مختلفه مراتب اعداد است
و دو مراتب الوف همان ادوار بعینها تکرر می یابد بحیث یتمادی الاعتبار الا الی
نهایة مثل کاف خماسیة المراتب سداسیة الحروف است ق آ ف ل م ی عدد
درجه اش عقد کامل النصاب ماة که مربع ی و نهایت معراج کمال عقد
کامل عشره و عدد اسم قیومی ملیک است تحصلش از جمع ی و ص و جمع کاف
و ف و جمع ل و ع و جمع م و س و از ضرب ب در ن و ضرب ه در ک و ضرب ی
در نفسش و مزاجش صد و هفده که عدد اسم معز است و مجموع مرتبی الدرجه
والدقیقه اش مساوی مجموع المراتب اعنی صد و هشتاد و یک که عدد فعالست
و مجموع المراتبش دویست و شصت و یک که عدد اکرم است فضلش بر مجموع المراتب
کاف بقدر فضل درجه بر درجه بنابر اعتبار استجماع این جهات و لحاظ استوا
و استقرار بر عرش این حیثیات قاف را حرف شمول فیض ابداع و اسم احاطه
و استیعاب افاضه ابداعی گرفته اند مر شخص جملی نظام کل و هویت شخصی انسان
کبیر را ولی نه بمجرد اعتبار شخصیت جملی و هویت اجمالی و لحاظ خصوص جامعیت
مراتب مترتب بسطولی که قطر دایره عوالم امکانست همچنانکه در حرف یا اعتبار
کرده اند و در مقام خود مذکور شد بل باعتبار ملاحظه تمام جامعیت هویت

مجلی

مجملی و کلیت اشتمال بهیئت شخصیت مجموعی بر تفاصیل شیون جوارح و اعضا
و بسایط و اجزاء و مقادیر درجات و طبقات جمیع مراتب سلاسل طولیه و عرضیه
سطح دایرهٔ نظام وجود من ازل آزال المبدا الی ابد اباد المعاد باسرها فالمبتو چنانچه
مناسبت جامعیت تکریر تعشیری مرتبهٔ جامعه اقتضای آن کرده است پس تارة
قاهریت احاطه و سلطان استیعاب این افاضهٔ ابداعی را موضوع له اسم لوح
ق ساخته اند و تارة اخری متعلق احاطهٔ این افاضه و مسخر استیلای این
قاهریت را که شخص مجملی و انسان مجموعی است از حیثیت استجماع مراتب و استحضا
تفاصیل بحیثیت لایغادر طولا و لا عرضا و لا جوهرا و لا عرضا و لا صغیرة
و لا کبیرة میقات حرف راء که مدار رابع دور خامس طالع و مدار ثانی
دور ثالث مراتب اصول اعداد است باعتبار نسبت تا قاف در دور مات
بمنزله کاف است نسبت با یا در دور عشرات خماسیة المراتب است و سداسیة
الحروف نزد قومی و سباعیتها نزد قومی دیگر بحسب عدد درجه ضعف درجه
قاف و عدد منعم و مالک کل موجود من الاسماء المقدسة المکرمة الالهیه
و بحسب مرتبتی الدرجة و الدقیقه پیش فریقی دویست و یک که عدد نافع و منعام
و مسبب الاسباب و پیش فریقی دویست و دو که عدد بر و رب است من اسماء الله
الحسنی و هم چنین بحسب مجموع المراتب بر قولی سیصد و شصت و دو که عدد
مقیم العالم است و مزاج درجه اش دویست و هشت و پنج که عدد یهود است و
بالجمله چون ر مضعف ق است و حرف قاف قاهریت احاطه و قیومیت ابداع
مبدع علی الاطلاق نسبت بانسان مجملی و شخص مجموعی عالم من حیث

استجماع مراتب الوجود واستحضار تفاصیلها واستغنا بهویت مجملی وهیئت
مجموعی نظام کل من جهتی الاجمال والتفصیل معا بقاهریت احاطی وقیومیت
ابداعی پس حرف را بحکم سنت تضعیف در شاکلهٔ تضاعف وضع کرده اند
از برای دلالت بر رجوع نظام وجود بجملیته ودر زمام عوالم باسرها فی بابی
قلیت حیثیتی الاجمال والتفصیل جمیعا بجناب فیاضیت قیوم حق وقاهریت
فیاض مطلق بدو اعتبار اعنی باعتبار جهة مبداء واعتبار جهت منتها
و باعتبار قلیت فاعلی واعتبار علیت تمامی فان الله سبحانه مبداء الکل و
منتهاه واول کل شئ ولخره وفاعل کل وجود وغایته وعلی هذا القیاس
دورمات در مدارات تسعه منساق است تا بحرف ظا که مدار تاسع واجزاء
دواو است بعد از ان حرف غین معجمه است که در حیز نهایات النهایات عقود
ومرتبهٔ ختمیت عالم حروف دارد مرتبه در جبهاش عقد هزار که عدد
لا اله الا الله الکبیر المتعال است میقات قران که کتاب کریم انجاهی
ومصحف مجید تنزیلی است مانند نظام کل که کتاب مبین ایجادیست
بر رطب ویابس وصغیر وکبیر وجود محتوی امده است وچون ب حرف
عقل است وس حرف انسان که اول واخر کتاب ایجادند که مصحف
فعلی است در مصحف قولی نیز همین است سنت مرعی بوده باء بسم الله
وس والناس اول واخر تنزیل قران شده است ودر بیست ونه سوره
بمناسبت بیست ونه حرف حروف مقطعهٔ نورانیه ورتبهٔ تصدر یافته
بر ترتیب طبیعی عددتا بمرتبهٔ خمسهٔ مفردات در سر سوره ص وق ون

ثنائیات

ثنائیات در نه سوره طس ویس و شش سوره از ان حم ثلاثیات در
سیزده سوره طسم در دو سوره والر در پنج سوره و در شش سوره
رباعیات در دو سوره المص والمر خماسیات در دو سوره کهیعص
وحمعسق و ازین مرتبه که نکذشته است بنابر فضیلت تمامیت استدارت
مرتبهٔ خمسه باعتبار انکه جمع مراتب اعداد تا باین مرتبه تحصیل مرتبهٔ مرکبه
خمسه عشر میکند که ضلع ادم است و انکه این مرتبه فضل تسعه است بر فوا
که او بعه است و این نیست که از جمع دو وح ط حاصل و تمی یبنی که نهایت کمال
دو دو خمسه داد و از ثلثه عددیه اعنی پانصد و پنجاه و پنج عدد اسم عظیم
الرتبه محی الموتی است و مجموع مرتبها السابقتین فی دوری الاحاد و
العشرات اعنی پنجاه و پنج عدد اسم دایم شریک مادر و رسالهٔ پیروزیه
بعد از انکه فیما سلف سمت ایراد یافته گفته است الفصل الثالث فاذا
تقرر ذلك فاقول ان المدلول علیه بالم هو القسم بالاول ذی الامر
والخلق و بالمر القسم بالاول ذی الامر والخلق الذی هو الاول والاخر
للامر والخلق والمبداء الفاعلی والمبداء الغائی جمیعا و بالمص القسم
بالاول ذی الامر والخلق و منشاء الکل و بص القسم بالعنایة الکلیة
و بق القسم بالابداع مشتمل علی الکل بواسطة الابداع و المتناول للعقل
و کهیعص القسم بالنسبة التی للکاف اعنی عالم التکوین الی المبداء
الاول بسنة الابداع الذی هو ی ثم الخلق و ساطة الابداع صایر ابو قوی
الاضافه بسبب النسبة امر او هو ع ثم التکوین بوساطة الخلق و الام

وهوص فبن ك وهع صيرورة نسبة الابداع ثم نسبة الخلق والامر ثم
نسبة التكوين والخلق والامر ويس قسم باول الفيض وهو الابداع والخ
وهو التكوين وحم بالعالم الطبيعي الواقع في الخلق وحمعسق قسم بوساطة
الخلق في وجود العالم الطبيعي بالخلق بينه وبين الامر نسبة الخلق الى
الامر ونسبة الخلق الى التكوين بان ياخذ من هذا ويودّي الى ذلك
فيتم به الابداع الكلّي الالهي المشتمل على العوالم كلّها فانّها اذا اخذت على
الاجمال لم يكن لها نسبة الى الاوّل غير الابداع الكلّي الّذي يدل عليه بق
وطس يمين بالعالم الهيولاني الواقع في التكوين ون قسم بعالم التكوين
وعالم الامر اعني بمجموع الكل ولم يكن يمكن ان يكون للحروف دلالة غير
هذه البتة ثم بعد هذا اسرار تحتاج الى المشافهة وما ميكوئيم شكر الله
سعيه و ضاعف قدره درين فصل نيز مساعي مشكوره مبذول ومسالك
دقيقه مسلوك داشته ولي بنا بر انچه سبق ذكر يافت كه ميم را از ان حيثيت
كه مولود ضرب هم است درج كه بعالم ظل تابع متعلق است بما هي مضافة
حرف خلق عالم كرفته است وع را حرف جمع نسبت خلق و نسبت امر كه عبارت
باشد از نسبت خلق بوساطة امر چندين از مطارح انظار احكامش محل
حيود از جاده محض بالغ ومفصّل حيوص از سبيل تفتيش غاير امده و
همانا كه محجه بيضاي حق تعمّق وتدبّر در عمق اين دقايق وغور اين اسرار
از انچه در طي مطاوي تحقيق درج وبعيار معاير حقيقت خرج كرده ايم
بر متبصّر واسع النظر جلوهٔ انكشاف داشته باشد و زيادتي بسط و تفصيل

برذمت

برذمت سدرة المنتهی است و در رساله مفرده در تحقیق اسرار نورانیات مقطعات
قرانی بخصوصها که اعظم ابواب وارفع معارج علم تفسیر است و ما در غوامض
ان بذل مجهود لازم شمرده ایم بفضل الله العظیم وحسن اکرامه میقات
ازباب مطابقه عوالم است حروف و مدات متصله واجبه مدات لازمه و
تشدیدات غوصیه که اغواص حروف مدغمه النطق محذوفة الکتابه اند
در عالم حرفی منزلت جواهر متاصله متبوعه و غیر اجسام متحیره بالذات
دارند وازاین جهت در خط مصحف مجید شرعی مس انها بر محدث حرام
است ونقاط و مدات متصله مستحبه وارقام حرکات و سکونات و تشدیدات
زایده که از عوارض مدغمات نطقی متنبات کتبی اند همه بمنزله اعراض تابعه
متحیره بالعرض که محدث را مس انها جایز باشد و تشدیدیه نیز از قسم اول
است مع ثبات حاشیتی الادغام وهما اللامان فی الکتابه چه اصل اله الاله
اعتبار کرده اند با الف و لام تعریف تفخیما للاسم همچنانچه اصل الناس را
الاناس همزه ذاتیه متوسطه را من غیر سبیل القیاس حذف نموده لام را در
عوض ان واجب الاثبات داشته وجوب ادغام و تعویض را دلیل حذف بلا
قیاس ساخته اند و در مصحف کبیر ایجادی عقل اول که عقل کل است ایه
الابتداء اعنی بسم الله الرحمن الرحیم و عالم امر سورة الحمد و نفس کل ایة
الکرسی و انسان متقدس متاله که مظهر اسم جامع است سورة الاخلاص چنانچه
سید عالم امکان صلعم فرموده است مثل علی بن ابیطالب فیکم مثل قل هو
الله احد فی القران و از شواهد این نکته است که لفظ انسان بزبان روحانی

مرتبۀ عددی بذکر موجد کلّ موجود مشغول وعددِ الفِ والعلی کافی
در قالب مادۀ ترکیبش که حروف انس است روح خود دمیده است وهم
چنانچه دایرۀ حرفیۀ سین ودر روحانی حکمی کرده که مرتبۀ ظاهر را در
نشائۀ باطن عود واقع شده است من حیث الروحانیّة العددیّة بعینها
ومن حیث المادّة الجسدانیه بمثلها انسان از این حال و نظیر این عود
و نشائۀ اخرویه که باطن نشائۀ دنیویه است بحسب معاد روحانی و معاد جسدانی
واقعست که من حیث المعاد الروحانی همان نفس مجرده بعینها باقی و بهجت لذات
عقلیّه الهیه مبتهج یا بالعقوبات الام روحانیه نار الله الموقدة التی تطّلع علی
الافئدة مبتلی خواهد بوده من حیث النشور الجسمانی همان بلون دنیوی
بحسب مادیة الهیولانیه بشخصها و بحسب الصورة التالیفیة الجسدانیه بمثلها
محشور و بدرجات مثوبات جنة عرضها السّموات والارض فایز یا بدرکات
عقوبات النار التی وقودها الناس والحجارة صاغره ولخر خواهد امد
وبالجمله حقیقت جامعۀ انسانی مانند دایرۀ روحانیه سین در پرکار نظام
وجود بچندین وجه مقدار قاب قوسین و مبلغ دور سلسلتین امداد ستّ
میقات از تنویات دوایر مقطعات نورانیه دایرۀ طهوتیه دایره افاضۀ صور
بر مواد عالم هیولی است و تزئین قامت استعداد جوهر هیولی بتشریف
تصویر حقیقت آدم که استجماع فضیلت مرتبه کمال خمسه و بالغیت عقد
مرتبۀ اربعین حق نصاب کامل جامعیّت او بوده و بدن هیولانی نیز
سلالۀ طبقات عالم خلق و روح مجرّدش سلیل عقول و نفوس عالم امر

ومطاوی

و مطاوی خمّرت طینة ادم بیدی اربعین صباحا جمع این اشارات در منحة
ذیل بلاغت کرفته و من حیث العدد باعتباری رتبهٔ فیوضیّت اسم وهّاب
واسم واحد و خلافت روحانیّت نورانیّات چهارده کانه تمامها که قوس
استکمال نورانیه اصغر من تهلّل الاهلال الی تبدّل الاستقبال است و
باعتباری مرتبه مربع درجه حرف دال در دو دایرهٔ طاسینیّه دایرهٔ
تکوینیّات عوالم مختلفه عالم استعدادات هیولی و درجات تفاوت
مراتب تقدّسات حقیقت مقدّسه مکرّمهٔ انسانیّت و باعتبار روحانیّت
مرتبهٔ عددی از جهة شصت و نه که مقوّم نصاب کمال عقد کامل
سبعین است و از جهتی صد و سی که عدد درجه دقیقه حرف عین است
و دایرهٔ یاسینیّه محیط دایرهٔ جامعیّت قوّت قدسیه و عرش الکمال معارج
اقصی المراتب عقل مستفاد انسان ربّانی اعنی مرتبهٔ مقدّسه حقیقت محمّدیه
و قسطاس استوای اعتدالی مزاج جسمانی و سویّت عدل مزاج عقلانی
ان حقیقت قدسانیه و قطر ملک عشره کامله مراتب بدؤ و عود و فذلکه
سلاسل طولیّه عرضیّه سطح عالم امکان و نسخه و ایات و کلمات و حروف و نقاط
و ارقام کتاب نظام وجود اوست من حیث العدد بوجهی عقد سبعین که
روح درجه عین است و بوجهی صد و سی و یک که عدد اسم فایض البرکات
سلامیّت سوره مبارکه یس قلب القران و سوره السلام و کریمه سلام قولا
من ربّ رحیم اسم اعظم و حصن احکم و تریاق اکبر و کبریت احمر و باب الابواب
فیوض اجابت است و دایرهٔ حامیمیّه که مفاتیح خزائن حقایق الحم در فتح

پرکار دارد دایرهٔ ترکیب جهات واعتبارات اطوار عوالم ودر دیبلجهٔ غرایب
عالم طبایع اربع وعوالم طبیعت خاصهٔ عالم شهادت مطلقه وبدایع عوالم
ملکوت اعلی وملکوت ادنای عالم غیب مطلق است وروحانیت عددیش باعتبار
چهل وهشت است که عدد اسم ماجد ومبلغ صور ثوابت مرشود است وامزاجش عدد
سبوح وبهاء کل بهی وباعتبار مرتبهٔ نود ونه که سحابة الرحمة وشجرة الفیض وسعد
اسماء حسنی است فقد روینا من طریق الاصحاب فی الصحیح عن ابی الصلت عبد السلم
بن صالح الهروی عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه عن علی ع
قال قال رسول الله صلعم لله عز وجل تسعة وتسعون اسما من دعا الله
بها استجاب له ومن احصاها دخل الجنة وعن سلیمان بن مهران عن الصادق
عن ابیه عن ابائه عن امیر المؤمنین ع قال قال رسول الله صلعم ان لله تبارک
وتعالی تسعة وتسعین اسما من احصاها دخل الجنة ومن طریق اخر مشترک
بین العامة والخاصة عن صفوة الرسل وسید البشر صلعم ان الله عز وجل تسعة
وتسعین اسما انه وتر یحب الوتر من احصاها دخل الجنة واین مرتبهٔ مقدسه
عددیه خود عدد باسم دایم الجود ومقوم اسم ملیک ومقوم او واسم ازلی الوجود
است وامزاجش اسم مجید ونهایت مرتبهٔ ترکیبیهٔ تسعه در اد واد ثلثه عددیه
اعنی نهصد ونود ونه خود عدد مفیض کل وجود ورفیع الدرجات ومقوم فیاض
کل موجود ومقوم او حفیظ است میقات از اثار اصول وارکان وسادات
واشراف عالم حرفی اند وبمادهٔ ترکیب هر اسمی از اسماء حسنی باتمامها یا بحسب
غالب منحصر درین حروف است ودر سورهٔ مبارکهٔ توحید خارج ازین حروف

چیزی داخل نیست و دو دو دف در بینات بطون نورانیات چهارده کانه مضمون
و نیز ب و د که هر دو متعلق بعالم عقل و ج و ز که هر دو بعالم نفس متعلق
اند بحسب اعتبار مدلول دو ل و م و د که حرف عالم طبیعت است من حیث
المدلول دو ج که نیز بعالم طبایع متعلق است مند رجند پس مقطعات تنزیل
کریم امهات و اصول عالم حروف و فراجامع حقایق و اسرار کتاب مبین نظام وجود
حادی امده است در کتب احادیث از ابن عباس وارد شده انّ علیاً عم کان یعرف
الفتن من حمعسق و فیشری و ثعلبی در تفسیر خود اورده اند انّ النبی صلعم لمّا نزلت
هذه الایة عرفت الکابة فی وجهه فقیل یا رسول الله ما احزنک قال اخبرت
ببلایا تنزل بامتی من خسف و قذف و نار تحشرهم الی البر و ریح تقذفهم
فی البحر و ایات متتابعة عند نزول عیسی و خروج الدجال و در روایات
اصحاب روایت امده انّ الحسین بن علی عم سئل عن معنی قوله تعالی
کهیعص فقال لو فسرتها لك تمشیت علی الماء و شیخنا الصدوق عروة
الاسلام ابو جعفر بن بابویه رض در کتاب کمال الدین و تمام النعمة تاویل
کهیعص از مولانا الهمام ابی محمد العسکری عم روایت کرده فقال ذلك
من انباء الغیب فالکاف اسم کربلا و الهاء هلاك
العترة و الیاء یزید و هو ظالم الحسین عم
و العین عطشه و الصاد صبره
تمت الکتاب بعون الملك
الوهاب فی العشر الثانی من جمادی الثانی من سنة ۱۳۰۲ فی معمورهٔ بمبئی

بسمه تبارک و تعالی

بر صاحبان این فن شریف حکمت
پوشیده نباشد که حین اشتغال
بطبع این کتاب جدولت نسخه منحصر
در یکی بود لهذا هرگاه غلطی فاحش
و غیر فاحش ملاحظه نمایند براین
نسخه عجیب نخ ... لذیذ ...
میباشد بلا زیاده و نقصان ... اعلم
مطابق با نسخه مزبوره است

اعلان

هر کس که طالب باشد این کتابرا یا هر کتابی
دیگر از هر علوم عرب یا فارسی طلب نماید
در بمبئی محله چیپور گلی از نزد جناب آقا
شیخ علی محلاتی حایری
والسلام علی من اتبع الهدی